



نشریه شورای متحد چپ برای دموکراسی و استقلال

# پيام از مردم

شماره ۲۸ خرداد ۱۳۶۳

آبویمان: سالانه (۱۲ شماره)  
 ایران ۸۰۰ ریال  
 آمریکا ۱۰ دلار  
 اروپای غربی معادل ۲۲ مارك  
 سایر کشورها معادل ۱۰ دلار  
 تکثیر برای ۱۲ صفحه بدون هزینه  
 پستی معادل يك مارك



## جنگ و صلح

خمینی از آغاز جنگ ایران و عراق، جنگ را يك نعمت پربرکت خواند و براساس این منطق ویرانگر با تکیه به شرایط فوق العاده جنگ سرکوب وحشیانه علیه نیروهای مردمی و اختناق همه جانبه در جامعه را توجیه نمود، و قدم در راه وابستگی به سیاست های جهاننحویان و در راس آنها امپریالیسم آمریکانهاد. رژیم خمینی از این طریق پای امپریالیسم آمریکا را باریک در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس باز و محکم ساخت. کشورهای منطقه و خلیج در اثر ترس و وحشت از سیاست های تجاوزگرانه و عظمت طلبانه خمینی به تدریج به آمریکا نزدیک شدند، بصوری که هم اکنون آمریکا به صف آرائی نظامی بی سابقه ای در خلیج فارس دست یازیده است. در پرتو سیاست های جنگ افروزان خمینی، دلان اسلحه بویژه اسرائیل با فروش جنگ افزارهای خود سود های کلانی بردند. بدین ترتیب ضربات مهلکی به بنیه اقتصادی ایران وارد آمد و ثروت های عظیم مادی و معنوی جامعه به باد داده شد و می شود.

## توضیح

در شماره قبل توضیحات مختصری را در زمینه علت تاخیر انتشار شماره ۲۷ نشریه پیام آزادی در اختیار خوانندگان محترم قرار دادیم و در این رابطه به بحثهایی اشاره کردیم که در میان اعضای شورای متحد چپ جریان داشته و هنوز هم دارند. در همان شماره سه ای از این مباحث را طی دو مقاله ناتمام تحت عناوین "مرور در ملاحظاتی در باره جزوه آموزشی برای هواداران مجاهدین خلق" و "ملاحظاتی در مرور" به اطلاع خوانندگان رساندیم. پس از انتشار شماره ۲۷ رفقای نویسنده مقاله اول متذکر شدند که عدم انتشار مجموعه مقاله در يك شماره، نوعی کمسکتی در منطق و رابطه میان بخشهای سه گانه آن ایجاد می نماید. علاوه برآن تناسب موجود میان حجم بخش اول مقاله و پاسخ به آن سو تفاهماتی را موجب گردید. ما برای رفع ایرادات و سوء تفاهمات در این شماره تمام مقاله مذکور را بدون کم و کاست منتشر می کنیم.

همانطور که در بالا اشاره شد، در هفته ها و ماههای اخیر در میان ما بحثهای مهمی درباره شرایط و اوضاع کنونی ایران، نقش طبقات و اقشار اجتماعی و نیروهای سیاسی، امکانات هماهنگی، همکاری و ائتلاف میان نیروها و سازمان های سیاسی و نیز برنامه و عملکرد شورای ملی مقاومت و شورای متحد چپ، به ویژه در زمینه به سامان رساندن امر حیاتی براندازی رژیم خمینی و چگونگی آلترناتیو حکومتی آتی ایران جریان داشت که هنوز هم ادامه دارد. ضمن این بحثها، که امیدواریم بتوانیم در آینده ای نزدیک جمع بندی آنها را منتشر نمائیم، روشن شد که مقاله "ملاحظاتی در باره جزوه آموزشی برای هواداران مجاهدین خلق ایران" (مندرج در شماره ۲۲ پیام آزادی) برخلاف آنچه در پایان این مقاله ادعا شده بود، مورد تأیید تمام اعضا سازمان نیست. آشنایان و علاقمندان به شورای متحد چپ به خوبی واقف هستند که سازمان ما نه تنها تنوع نظر در درون سازمان را در مورد تمامی مسائل نظری، سیاسی بقیه در صفحه ۲

## مرور در "ملاحظاتی در باره جزوه آموزشی برای هواداران مجاهدین خلق ایران"

**نخل وارونه**  
 فریاد های ضد آمریکائی دارودسته خمینیسی به موازات گسترش دامنه جنگ به مرزهای غرب کشور و سرکوب جنبش حق طلبانه خلق کرد و اشغال بخشی از خاک عراق در حقیقت دنباله سیاست گسترش نفوذ آمریکا در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس محسوب می شود.  
 چه کسانی قربانیان سیاست نخل وارونه خمینی در جریان جنگ شدند؟ بخشی از جریانهای با اصطلاح "چپ مانند" حزب توده و "فدائیان اشرفیت" به بهانه ضد امپریالیست بودن رژیم خمینی، یسر به دامان سیاست های جنگ افروزان خمینی افتادند. عده ای دیگری از نیروهای به ظاهر "ملی ترا" هم که نگرش ناسیونالیستی شان بیشتر متعلق به دوران قرن نوزدهم و آئنده از گرایشهای ضد کمونیستی دوران جنگ سرد است، از آنجاکه اساساً نه مخالفت اصولی با سیاست آمریکا داشتند و نه درك روشنی از میهن دوستی واقعی، نه سرمایه و آشتی با خواسته های بحق خلق کرد - نه این خود نیز ناشی از تمایل نادرست آنها به سیاست تمرکز قدرت در جامعه ایرانی است. در این میان حیران و سرگردان با دنبال کردن سیاست به نخل و به میخ زدن، خواسته و یا ناخواسته هیزه پیار آتش جنگ افروزی های خمینی شدند. در حالی که ادامه جنگ در ورای مرزهای ایران، آنهم پس از بیرون راندن نیروهای عراقی از خاک ایران، دیگر نه تنها بقیه در صفحه ۲

**مقدمه**  
 پیام ۳۰م خرداد گذشته، مسعود رجسوی حاوی نکاتی مهم و در عین حال، شامل مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران درباره مسائل جاری و موارد اختلاف در شورای ملی مقاومت بود. رفقای ما در هیئت تحریریه پیام آزادی، طی سرمقاله شماره ۲۰، ضمن تأیید اصولی مضمون آن پیام، از برخی مواضع و جوانب اش، خرد گرفته و نقدی موشکافانه بر آن منتشر کردند. این انتقادات علنی به رفقای مجاهد ما گران آمد و آنها از قلم رفیق محمد علی جابریزاد و در قالب یک "جزوه آموزشی" ضمن شرح و بسط پارهای از نظریات و نکاتسی که بعضی از رفقای ما در خلال مقاله هائی در گذشته به میان کشیده بودند، به تفصیل از مواضع متاخذ توسط رجسوی دفاع کردند. بلافاصله پس از انتشار "جزوه آموزشی" رفقای هیئت تحریریه به تدوین و انتشار جوابی در شماره ۲۲ پیام آزادی مبادرت کردند. این جوابیه، مرکب از يك مدخل و چهار فصل بود و هر يك از فصول نیز مشتمل بر بخش هائی چند، رویهم متنی طولانی و جالب و در عین حال سخوال و پراکنج، که تحت عنوان "ملاحظاتی درباره جزوه آموزشی برای هواداران مجاهدین خلق ایران" به چاپ رسید. رفقا در مدخل و دو فصل اول، و بویژه در فصل موسوم به "مرحله انقلاب"، به

تشریح و توضیح آن میانی تئوریک خاصی می پردازند که ظاهراً "می بايست نقش پشتوانه و پایه نظری مطالب آمده در فصول بعدی را ایفاء نماید. با آنکه اهم مطالب و نقطه نظرات فصول ۳ و ۴ مورد تأیید و تصدیق ما می باشند، اما جای پرده پوشی نیست که محتوا و مفاهیم آمده در مقدمات تئوریک، از همان آغاز موجب بروز پرسشها و بحث هسای فراوانی در میان ما گردید. بازخوانی و بررسی سراسر نوشته "ملاحظات" و بویژه بخش تئوریکش نشان داد که مفاهیم و محتوای نظری آن بنا بینش و مفاد "بیانیه شورای متحد چپ برای دموکراسی و استقلال"، که تاکنون تنها سند رسمی تئوریک - سیاسی مجموعه ما را تشکیل می دهد، سازگاری نداشته، در بسیاری موارد تقلیل به غیر آن است. موضعگیری بلافاصله در این باره، به جو مجاد لمانیزی که در گرفته بود دامن می زد و این نتیجه برای ما، که از اول با روش و روال آن مباحثه چندان موافق نبودیم، رضایت بخش نبود. اما بعد که شاهد بروز سوء تفاهمات متعدد - از جمله سوء تفاهمات آن "ملاحظات" به کلیت شورای متحد چپ و تعبیر مقاله رفقای تحریریه به مثابه موضع رسمی سازمان - شدیم، دیگر خود را از تدوین انتقادات و ارسال آنها برای نشریه ناگزیر دیدیم. به این امید که هم به رفع سوء - بقیه در صفحه ۲

## جنگ و صلح

هیچ ربطی به اصل تأمین منافع ملی و حفظ تمامیت ارضی ایران نداشت و ندارد، بلکه درست دنباله سیاست جنگ افروزی و صدور "انقلاب" خمینی و ادامه سیاست سرکوب و اختناق در ایران بود و هست.

پرسیدنی است: در چنین هنگامه‌ای که اصولاً "ساله بود و نبود جامعه و ملتی در گرو امر صلح است" دیگر چگونه آنهایی که ادعا و آوای میهن دوستی آزاد می‌خواهی، دموکراسی طلبی و استقلال طلبی شان عالمگیر است بی‌اعتنا به این واقعیت، چشم بر روی حقایق می‌بندند و از هر نوع معاضدت و همکاری با جنبش صلح طلبانه مردم ایران دریغ می‌ورزند. و حتی بی‌طرفی خیال‌پردازانه خود را در زمینه ساله جنگ و صلح به حدی می‌رسانند که سیاست صلح شورای ملی مقاومت ایران را نیز تخطئه می‌کنند.

آیا در رابطه با ساله جنگ و صلح هم می‌توان موضع میانه داشت؟

میهن دوستان واقعی کسانی هستند که قاطعانه روی سیاست صلح پافشاری می‌کنند. صفت عاشق صادق بد رستی آنست

که گرش سر برود از سربیمان نرود  
و خامت روز افزون شرایط داخلی ایران و منطقه خاورمیانه و خلیج فارس در اثر سیاست‌های تجاوزه کارانه و جنگ افروزانه خمینی، تمایل عمومی مسردم ایران را در جهت برقراری صلح و آزادی بطرز بی‌سابقه ای ارتقاء داد ما هست. شورای ملی مقاومت ایران با تکیه بر این حواست و تمایل عمومی مردم در عین رعایت کامل حقوق ملی و اصول و موازین بین المللی طرح صلحی تنظیم و در معرض داوری افکار عمومی ایران و جهان گذارد. طیرغ کارشکنی‌ها و سمشایی‌های برخی عناصر و جریان‌های تنگ نظر، طرح صلح شورا طی دو سال گذشته در میان مردم ایران و جهان و محافل بین المللی با اقبال روبرو گشته است.

ناگفته پیداست که انگیزه اساسی سیاسی شورای ملی مقاومت ایران، در روند مخالفت با جنگ و تلاش در جهت برقراری صلح، تنها و فقط ناشی از عشق و علاقه صادقانه نیروهای تشکیل دهنده شورا به مردم استعدیده ایران، منافع ملی و میهنی و استقلال و آزادی و تمامیت ارضی ایران بوده و هست. شایان تذکر است که شورای ملی مقاومت ایران، طی دو سال گذشته بمثابه بیانگر خواست بحق مردم ایران، بی‌اعتنا به نیش و کنایه‌های این و آن با سخت کوشی بی‌نظیری در جهت برقراری صلح و آزادی در ایران، در عرصه بین المللی نیز کوشش‌های حسنگی ناپذیری نموده است. و در آینده نیز چنین خواهد کرد.

اما: جای بسی تاسف است که در این برهه هنوز بعضی از افراد و جریان‌های ایرانی قادر به درک این واقعیت نیستند که در کشاکش سیاست جنگ و صلح، اگر خواهان برقراری دموکراسی و استقلال در آینده ایران هستند بهیچ روی نمی‌توانند در برابر مصالح و منافع ملی و مردمی که در شرایط مشخص کنونی در سیاست صلح و آزادی تبلور یافته منافع شخصی و مصالح گروهی خود را قرار دهند. شك نیست که در اینجا الویت با مصالح و منافع ملی و مردمی است و نه منافع شخصی و گروهی.

واقعیت اینست که از سوی نمی‌توان خواهان برقراری دموکراسی و استقلال در ایران فردا بود و

## مرور در "ملاحظات"

تفاهات پیش آمده کمک نموده، و هم بارد یگر با "بیانیه" مؤسسان شورای متحد چپ تجدید میثاق کرده باشیم.

تحالف "ملاحظات" با "بیانیه"

۱- "مرحله" یا "پروژه" انقلاب؟

در صفحه ۱ شماره ۲۲ پیام آزادی، رفق نقل قولی از "جزوه آموزشی ۰۰۰" ذکر کرده، آن را مورد تأیید قرار می‌دهند: "اما سرچشمه اصلی اختلاف در نظرگاه‌های مجاهدین و شورای متحد چپ به ارزیابی متفاوت این دو اوزد و ران رشد و مرحله انقلاب ایران مربوط می‌شود." با تاکید بر این نکته که این تفاوت ارزیابی سرچشمه اصلی، و نه انحصاری اختلاف نظر ما در بحث مزبور است این تشخیص نویسنده را تصدیق می‌کنیم. (تکیه همه جا از ماست)

با این تاکید، رفق دست کم بر دو فرض مستتر در نقل قول فوق، که صریحاً "نیز در سایر سطوح" "جزوه آموزشی ۰۰۰" به چشم می‌خورد، اشتباهات "مهر تصدیق سازمانی می‌زنند. فرض اول آن است که گویا شورای متحد چپ به تئوری "مرحله بندی کردن" در باره انقلاب جاری میهن ما باور دارد. فرض دوم آنکه، گویا شورای متحد چپ مرحله فعلی انقلاب را "بورژوا-دموکراتیک" می‌داند. البته اگر رفقای نویسنده "ملاحظات" بر حسب روش رایج ما، فوشسته خود را طوری تدوین و اعلام کرده بودند که مانع بروز اینهمانی با موضع رسمی کلیت سازمان می‌شد، ما آنرا چون مباحثه بقیه در صفحه بعد

از دیکر سوی بی‌اعتنا به عواقب ناشی از ادامه جنگ که روزانه به میزان خسران‌های مادی و معنوی جامعه می‌افزاید. با کاهش ظرفیت‌های ضرور برای ایجاد یک جامعه مستقل و دموکرات، زمینه برای رشد و خشونت‌های مبارزانه بر روان اجتماعی بعدی و سیاست‌های ضد استقلال و آزادی مهیا می‌شود و عرصه برای آلت‌رناتیوهای وابسته و سرکوبگر هموار می‌گردد.

آیا می‌توان بدون دلشوره در زمینه وجود این واقعیت‌ها، بجای حمایت از سیاست صلح و آزادی هنوز راه مخالفت یا پرچم‌دار این سیاست یعنی شورای ملی مقاومت را ادامه داد و باز هم امید وار بود که بدون پایان بخشیدن هر چه سریعتر به جنگ و برقراری صلح در چشم‌اندازهای دورتر و وسیع‌تر دیررس تر می‌توان بر روی ویرانی‌های مادی و معنوی جامعه از هم گسیخته بعد از رژیم خمینی، ایرانی آزاد، مستقل و دموکرات بنام نهاد؟

اکنون زمان آن فرا رسیده است تا پیوندگان صدیق راه استقلال، آزادی، و دموکراسی بمانزین سیاست‌های خود و بررسی مجدد واقعات ملموس جامعه ایرانی همت‌گمارند. و یادرس آموزشی از گذشته و رفخ کاستی‌ها و شناخت واقعات نوین، در جهت سیاست اصولی و اساسی صلح و آزادی که با سرنگونی رژیم قرون وسطائی خمینی و رهائی جامعه از این تنگ و نکبت تاریخی توانمان است، صمیمانه گام بردارند. چنین باد.

## توضیح

و حتی تاکتیکی می‌پذیرد، بلکه از آن استقبال هم می‌کند و آنرا یکی از اصول اعتقادی خویش و به مثابه یکی از پیش شرطهای رشد و تکامل سازمان و در عین حال به عنوان بهترین شیوه برای تعیین دموکراسی تلقی می‌کند. با توجه به این اصل - ضمن پیش از رفقائی که قبل از انتشار مقاله مورد بحث از آنها نظرخواهی نشده است - لازم به تذکر است که اشتباه فوق صرفاً ناشی از فقدان امکان گفتگوهای دائم و سیستماتیک میان اعضا سازمان بوده است و لاغیر.

به راستی که رعایت تمام ابعاد و اصول دموکراسی، با توجه به اختناق بی سابقه حاکم در جامعه و تحمل اجباری شدید ترین و طاقت فرسا ترین فشارهای سیاسی و اجتماعی امری است بسیار دشوار. وجود همین شرایط است که گاه برخی اشتباهات و سوء تفاهات را اجتناب ناپذیر می‌سازد.

آنچه اکنون برای ما حائز اهمیت است، شیوه برخورد با این اشتباهات است. ما شیوه سرورنگداری، سکوت و توجیه غیر منطقی را از اصل مردود میدانیم و بر این عقیده ایم که واقعیت را هرگز نباید پنهان کرد، حتی اگر ناخوشایند باشد.

یا - آنطور که برای توجیه پنهانکاری‌های غیر اصولی تاکید می‌شود - مورد بهره برداری مخالفان و دشمنان قرار گیرد. استبداد و اختناق در حکومت، در این سیستم نیز استبداد و اختناق میزاید. برای مقابله با این مکانیسم به ظاهر "طبیعی" تنها مبارزه علیه استبداد حاکم کافی نیست، باید این روشها را در میان خود و نیروهای خودی نیز با بی پروائی و شجاعت کامل و صراحت بیان و عمل بر ملا ساخت. ما این روش را بدون واهمه از لطعات لحظه ای که احیاناً بسازمانمان خواهد زد، در آینده نیز با پیگیری بیشتر دنبال خواهیم کرد. به نظر ما سنت شکنی - به خصوص در زمانی که دفاع از اصول اخلاقی و رفتار مطرح است اهمیت ویژه ای کسب می‌کند.

در همین رابطه اشاره به مطلب دیگری نیز ضروری است: هر تشکیلاتی و از جمله تشکیلهای سیاسی ناگزیرند برای پیشبرد اهداف و برنامه‌های خویش کارها و مسئولیت‌ها را میان اعضای خود تقسیم نمایند. در سازمانهایی که رعایت اصول دموکراسی درون سازمانی، پذیرش تنوع نظریات و اعتقاد به روابط شورا را جزو اصول خدشه ناپذیر خویش تلقی می‌کنند، این تقسیم کار و تفویض مسئولیتها خالی از اشکال نیست. چه بسا مواردی پیش می‌آید که یکی از مسئولین ناچار به اتخاذ تصمیمات مهم و فوری است، بدون اینکه قبلاً فرصت مشورت با کلیه اعضا سازمان و یا مسئولین آنرا داشته باشد، امری که در اصل با روابط شورا و رعایت کامل حقوق اقلیت و یکایک اعضای سازمان در تضاد است. حتی شرکت تمامی اعضا در انتخاب تک تک مسئولین و تفویض مسئولیت‌های کوتاه و دراز مدت، اختصاراً متقابل میان مسئولین و اعضا

و نیز امکان استیضاح و عزل مسئولین پس از اتخاذ تصمیمات نادرست نیز این تضاد را به طور کامل برطرف نمی‌سازد. از طرف دیگر بدون تفویض اختیارات لازم به مسئولین و پیروی از تصمیمات آنها در حین حفظ امکان انتقاد، انجام وظایف و برنامه‌های سازمانی - به ویژه در شرایط اختناق - غیر ممکن به نظر می‌رسد. سازمان ما با توجه به این مشکلات که باید در محافل و سازمانهای دموکراتیک پیش از پیش مورد بحث و بررسی قرار گیرند، وارد یگر اعلام می‌دارد که مسئولین رسمی سازمان در روابط درونی و برونی سازمان از اعتبار کامل و لازم سازمانی برخوردار می‌باشند و تصمیمات آنان - علیرغم امکان وجود اختلاف نظر در باره آنها - درون سازمان - از نظر سازمانی معتبرند و رسمیت دارند.

آزاد با آراء و عقاید سازمان مجاهدین تلقی کرده، اعتراضی نمی‌داشتیم، چرا که شورای متحد چپ از همان اوان تاسیس، حتی المقدور مراعات کلیه نوسانات و گوناگونی قابل تحمل آراء و عقاید را کرده، در انعکاس طیف نظری چپ دموکراتیک کوشا بوده است: " شورای متحد چپ ۰۰۰۰۰ با تکیه به سنت‌ها و روش‌های دموکراتیک جنبش انقلابی و کارگری، کلیه مقاله‌های با امضاء و بسی امضاء را که در پیام آزادی به چاپ می‌رسد، در طیف نظری موجود در شورا می‌داند. مقاله‌هایی که مورد بحث همه اعضا قرار گرفته باشد، به نام شورای متحد چپ و مقاله‌هایی که در هیئت تحریریه به تصویب رسیده باشد، به نام آن هیئت مشر خواهیم کرد" (ص ۱۰- شماره ۷ پیام آزادی) اما رفا سبها " این سیاست‌انتشاراتی را نادیده گرفته و نقطه نظرات فردی یا جمعی خود را به طریقی عرضه کردند که به غلط به پای ذلیت رسمی سازمان نوشته شد. حال بهترست برای روشن شدن مواضع شورای متحد چپ به بیانیه رسمی آن توجه کنیم.

در همان مقدمه کوتاه بیانیه چنین می‌خوانیم: " امید ما این است که اعلام موجودیت شورای متحد چپ برای دموکراسی و استقلال گامی برای رهایی و آزادی، گامی موثر در روند نیک بختی همه انسان‌های جامعه ما، حرکتی زمینه‌ساز برای ایجاد مناسباتی غاری از ستم، استثمار و از خود بیگانگی انسان‌ها باشد." (صفحه ج)

ویژگی حرکت کثونی و چشم‌انداز و افق راهنمای ما در عبارات آخری خلاصه شده است. در صفحه ۳ بیانیه این حرکت و هدف روشن‌تر بیان می‌شود: " ما به متابه بخشی از نیروهای چپ برای پیشبرد مبارزات دموکراتیک - ضد امپریالیستی و تحقیق دموکراسی و استقلال ایران از طریق تحسولات انقلابی و زمینه‌سازی یک انقلاب اجتماعی-سوسیالیستی به تشکیل شورای متحد چپ برای دموکراسی و استقلال اقدام کرده ایم."

تحقق دموکراسی و استقلال از طریق انقلاب و تحولات محصول آن، در دستور کار کثونسی و فعالیت‌های حی و حاضر ما قرار می‌گیرد. لاکسن این نوشتارها به حصر قالبی بسته، مقطعی محدود به مفاهیم و مرزهای از پیش تعیین شده، در نیامده اند. آنچه به اعتبار کلیه واقعیات موجود جامعه و ظرفیت‌ها و توان‌های جاری آنها قابل تعیین است در ارتباط با سمت‌گیری و مسیری قرار می‌گیرد نه برخاسته از تضادها و تناقضات و دینامیس ناگزیر آنها، مطلوب زحمتکشان و ماست؛ زمینه‌سازی غولانی و استحکام و قوام جامعه دموکراتیک به سوی تعالی سوسیالیستی. به عبارت دیگر " بیانیه" در قالب جملات فوق که بارها به انشال گوناگون مورد تأکید قرار گرفته، بیشتر پروسه ای ما را از تکوین و انکشاف جامعه به نمایش گذاشته است و نه دریافتی مقطعی و مرحله‌ای را که پیوسته ناظر بر تئوری‌های بسته و از پیش محصور شده می‌باشند. در هر صفحه " بیانیه" پرتویی از این بینش- پروسه تحولات دموکراتیک برای بی‌ریزی و بلوغ و پختگی جامعه و مردم به سوی تعالی و تکامل سوسیالیستی - آشکارا برمی‌تابد: " ما بر خلاف بسیاری از بخش‌های جنبش چپ که به طریقی

مکانیکی مبارزات دموکراتیک و سوسیالیستی را از یک دیگر تفکیک کرده و بین آنها دیوار چین می‌کشند، مبارزات دموکراتیک را جدا از مبارزه برای استقرار سوسیالیسم نمی‌دانیم" (ص ۸)

پیدا است که بیشتر پروسه‌های ما، به معنی دریافتی زنجیری از حلقه‌هایی به دنبال هم قرار گرفته نیست و یا صرفاً در تشبیه پله‌هایی پشت سرهم به بالا منعکس نمی‌شود. مقصود جریانی است که بنا بر حاصلت انسانی آن، می‌بایست از کلیه حرکات و کنش‌های فعلی و بعدی اثر بارفتی از اهداف و آرمان‌های آتی اثر نمایان باشد زیرا: " مقابله با از خود بیگانگی و استثمار و کسب توان‌های لازم برای انجام انقلاب اجتماعی و اداره جامعه سوسیالیستی از مردای این انقلاب موعود شروع نشده، اکنون و در همین جامعه نیز این مقابله و نسیب این توان‌های در دستور قرار دارد" (ص ۹)

نگفته پیدا است که دیدگاه فوق را نمی‌توان به سادگی به سطح بورژوا- دموکراتیک تغییر و تقلیل داد. در هیچ جای " بیانیه" نیز مؤسسان شورای متحد چپ مرکز جنبش خطای تئوریک فاحشی نشده‌اند. همه ما از پیش از یک دهه قبل، با تئوری و تزه‌ای "مرحله‌مدی" آشنا بودیم و به نقایص و معایب این نظریات و اقییم و بی‌تردید آشنائی نزدیک با واقعیات جامعه خودمان و بخصوص قرار گرفتن در یک جنبش بی‌مانند تودهای و از سر گذراندن یک انقلاب و درس‌آموزی از تجارب عظیم آن، ما را در دیدگاه و بینش پروسه‌مدی تقویت و تأیید کرد ماست. تجربه کردیم که خصوصاً مشخصات و ویژگی‌های سیاسی یک انقلاب، صرفاً از ساختارهای اقتصادی و درجه رشد نیروهای مولده و تضاد آن با مناسبات تولیدی حاکم بر نمی‌خیزد و لذا احکام سیاسی و نیز، فرهنگی راجع به بارها و رآورد‌های یک انقلاب نیز نباید تنها از حوزه و حیطه اصل مالکیت و مشتقات حقوقی و صوری آن استنتاج شود. زمینیه مالکیت بر ابزار تولید، شیوه تولید و مناسبات حقوقی مربوطه و اینها حوزه‌هایی اضطراری‌اند و الزامات مطالبات‌شان شناختنی. آنچه به ایسن سادگی قابل حد و شغور گذاشتن نیست، پهنه رایشات متنوع و دامنه توان‌های قابل تحقق انسان در عرصه فرهنگی و سیاسی است. انسان است که به هر انقلاب بار و توانی منحصر به فرد، یکتا و بی‌همتا می‌بخشد. پس اگر چه مشخصات اقتصادی مرحله شروع و منزلگاه تاریخی آغاز یا نقطه عطف اولیه هر حرکت و جنبش انقلابی قابل تعیین و اثبات است، لاکن سرنوشت سیاسی آن، فرجام اقیست و یا اوج و جلال سیاسی‌اش از پیش محتوم نیست. پس آنچه از نقطه نظر تئوریک بیشترین دقت نظر علمی را بازمی‌تابد، همانا دریافتی پویا، بساز و جریان‌مند است و نه پیشنی مقطعی، که حدود سیاسی آن از پیش معلوم و بعداً نیز اضطراراً" مجبور باشد. هیچ یک از انقلابات طول تاریخ ۲۰۰ ساله اخیر بر حسب قرارهای از پیش تعیین شده صورت نگرفتند. همیشه "قرارها" بعداً" توضیح یافتند. نه زمان وقوع نه ابعاد، حق و درجه فراگیری مضامین سیاسی- فرهنگی انقلاب و از همه مهم‌تر، اشکال بروز فاز اقدام تودهای و یا قیام، اصلاً و ابداً" قابل محاسبه و پیش‌گویی

نیست، زیرا این‌ها جعلگی به عرصه کنش مستقیم انسان‌ها بستند. تنها می‌توان به قید احتیاط سخن از بروز و پیدایش آن اشکالی گفت که ظهور آنها در قریب به اتفاق انقلابات روی داده و به اصطلاح در شعار قواعد ثابت درآمد ماند. پس آیا از نقطه نظر تفکر علمی نیز حتی، صحیح‌تر این نیست که به جای افشاری بر تئوری و تزه‌های مرحله بندی - که بهر حال متضمن الگو و قالب سیاسی از پیش تعیین شده‌اند - جنبه تذیب پذیری مفروضات و معلومات را نیز ملحوظ شمرده، بخصوص وظائف و مطالبات سیاسی خود از یک انقلاب راد ر بستر واقعی جریان و دینامیس آن جای دهیم و بدین سان نه دست خود را ببندیم و نه دست تئوری. دست مردمانی را که بهر حال خود تاوان تنگناهای توان خویش را خواهند پرداخت؟

بستر واقعی جریان انقلاب کثونی ایران جامعه ای است سرمایه‌داری، زیر تسلط خشونت‌بار یکی از محوف‌ترین نظام‌های چهار سیاسی-ایدئولوژیک تاریخ و تحت سیطره دستگاهها و نهاد‌های مستبد و فاهران. کثونی ساختارها، اغتشاش و تداخل مرزهای طبقاتی، عدم انسجام و قوام سیاسی، اجتماعی، فرهنگی اقشار و طبقات کلاسیک جامعه سرمایه‌داری ایران هم چیزهایی نبودند که از نظر و تجربه مستقیم ما در ورمانده باشند. در " بیانیه" به کلیه این واقعیات و بسیاری دیگر نیز اشاره شده و سحر از "ناهما- هنگی در ساختار اقتصادی ایران، وجود شیوه‌های مختلف تولیدی در عین غالب بودن مناسبات سرمایه‌داری" (ص ۴) رفته است. حتی این بصیرت نیز در ما بوده است که بدانیم: "در شرایط کثونی جامعه ما، لغو مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و تحقق مناسبات سوسیالیستی ممکن نیست و شرایط سینی و ذهنی جامعه هنوز تا مدتی ادامه روابط بورژوازی (مالکیت) را ایجاب می‌کند" (ص ۵) اینها همه واقعیات هستند که هر سازمان و شخص آگاه و آشنائی در زمینه اقتصاد - تولیدی ایران، آنها را می‌داند. بیار و تکرار این دشواری‌ها، کشف الاسرار نیست، توضیح واضح است. سه ساله اصلی و گره‌دوری که باید باز شود در جای دیگری است، مشکل واقعی، نهفته در پهنه بافت متمرکز قدرت و نظام سیاست و انحصار دولتی بر اقتصاد است:

" ما معتقدیم که تمرکز قدرت اقتصاد - در دست دولت، اگر چه احتمالاً در برخی از بخش‌های اقتصادی رشد سریع‌تر ابزار تولید و بارآوری تولید را موجب می‌گردد، ولی در عین حال موجب تداوم عقب ماندگی بسیاری از بخش‌های اقتصادی شده، از شدوفاشی همه‌بانیسه امکانات رشد جامعه، از شدوفاشی استعداد انسان‌های مولد و نیز رشد آگاهی آنان جلوگیری می‌کند. از آنجا که یکی از عده‌ترین علل عقب ماندگی اقتصادی جامعه ما - در کنار وابستگی به امپریالیسم - ناهمگونی شرایط تولیدی در بخش‌های مختلف اقتصادی می‌باشد، که این خود ناشی از عدم مشارکت مستقیم مردم در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی و در نتیجه سیاسی - اجتماعی است بقیه در صفحه بعد

"بیانیه" در مورد مساله دموکراسی نیز به منطبق بر وسعای جهت‌آخیا و استحکام و تعالی جامعه مدنی پای‌بند است: "پینار دموکراتیک و بی‌گیر و مداوم، بستری است برای سیر متعالی جریان به خودآئی و بالفعل شدن پرولتاریا در جامعه سرمایه‌داری و کسب آمادگی برای برکندن بنیان جامعه استشاری در یک پیکار انقلابی. روند نفی دیالکتیکی (رقع به احسن) آن است و از این رو نفی قدرت، صلابت و توانهای بورژوازی هم مستلزم ایجاد قدرت متقابل پرولتاریا و سایر بخش‌های انقلابی در کلیه زمینه‌های زندگی است." (ص ۸ و ۹)

پس دموکراسی صرفاً "دست‌آمده" قراردادی اجتماعی مابین کار و سرمایه نیست، حاصل مبارزه ای است مستمر و عمیق که در کلیه سطوح زندگی اقشار و طبقات تدبیر جریانی می‌یابد، پیوندهای آزاد و اصیل انسانی می‌سازد و بر این پایه‌ها بافت قدرت متقابل توسعه می‌یابد. قدرتی نفی‌ه و قائم به خویش که مبین روند "به‌خودآئی و یافتن شدن کلیه بخش‌های شهروندی جامعه است. این روند آنگاه از پینار "به خودی خود اصل است دارد و اعتبارش تاندنیک نبوده به مثابه جاد صاف کن محسوب نمی‌شود" (ص ۹) در جوهر و ماهیت کنونی‌اش، هم مسائل و مطالبات حقی و حاضر کنونی جای دارند و هم "رایز هد ف، مند مقابله تاریخی با نظام سلطه و استثمار عجین شد است: "پینار دموکراتیک روند اجتماعی واقعی اصل است که در جریان تکامل خویش زمینه استقرار سوسیالیسم و برقراری دموکراسی پرولتاریا را بنا به تحقق وسیع‌ترین و غنی‌ترین دموکراسی پیش از جامعه کمونیستی فراهم می‌آورد" (ص ۹)

ملاحظه می‌کنیم که در تعریف هدف د رازمدت آئی نیز به جای مفهوم دیکتاتوری که همیشه مترادف با سلطه دولتی است، دموکراسی پرولتاریا که مفهومی محطوف به جامعه است گذاشته شده است. در تمام مفاهیم و تعاریف "بیانیه" از دو وجه جامعه مدنی و دولت که زوج مرتبط اجتماع سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد، وجه جامعه مدنی و انشاف آن مد نظر است و بدین سان خط تفکیک روشن و صریحی مابین نظریه و پراتیک انقلابیون و کوشندگان سوسیالیست و فعالین هوادار بورژوازی کشیده شده است. دیدگاه مبینش "بیانیه" به رشد و قوام توانها و قدرتهای جامعه مدنی چشم دوخته است، حال آنکه کمال امکان بورژوازی دموکرات، دولت دموکراتیک است. ما از دولت دموکراتیک استقبال می‌کنیم، زیرا شکل دولتی است که به جامعه شهروندی امکان بقاء و قوام می‌دهد، لکن ما خواهان رشد و توسعه کیفیت دموکراتیک چنین دولتی از طریق تقویت قدرت و امکانات آن به جامعه مدنی و تعمیق روند تقسیم قدرت آن به اتحاد جامعه می‌باشیم. بورژوازی با چنین انگشافی سراسازگاری ندارد. دولت است دموکراتیک بورژوازی، دولت مقطعی است، به آن اندازه دموکراتیک است که یا مطلوب بورژوازی است و یا به یمن نیروی فعال جامعه مدنی مجبور به تحمل آن. آنگاه که بورژوازی بتواند، در حصر و تحدید و تخفیف وجه دموکراتیک دولت، از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌کند، حال آنکه چنین تقلیلی بقیه در صفحه بعد

ایران هم منوط به وجود بورژوازی در رهبریت نیست، این مساله بیشتر به درایت سیاسی، قدرت عملی و برنامہ مطروحه آلترناتیو دموکراتیک ارتباط دارد تا به حضور افراد و جریان‌ها شناخته شده بورژوازی. به نظر ما موضح "بیانیه" در باره کیفیت و کفایت بورژوازی کماکان از قوت و اعتبار کافی برخوردار است و در راستای انقلابی چنین سخت و سه‌مگین انتظار زیادی از بخش‌ها، دموکرات بورژوازی نیز نمی‌رود. لذا ضرورتی نیست که دگرگونی‌های دموکراتیک و انقلابی را که می‌بایست به دنبال سرنگونی رژیم خمینی در دستور کار قرار گیرند، به ناحق به صفت بورژوازی متصف کنیم. این طیف عظیم زحمتکشان و شهروندان میانه و متجدد جامعه‌اند که حاملین اصلی این دگرگونی‌ها خواهند بود و بخش دموکرات بورژوازی هم می‌تواند از طریق شرکت در انتخابات، در پروسه ساختن و استحکام نظام دموکراتیک آینده کشور نقش خود را ایفاء نماید.

پس اگر بر طبق "بیانیه"، محتوا و الگوی قدرت سیاسی و اقتصادی مطلوب مبین ما بحسد از سرنگونی، بیشتر عطف به جامعه و "مشارکت مستقیم مردم" دارد و اگر نقش تعیین کننده در هدایت و پیشبرد این انقلاب به عهد "جنبه نیروهای مترقی و انقلابی" (که شکل کنکرت فعلی آن شورای ملی مقاومت می‌باشد) گذاشته شده و بیشتر ناظر بر این مضامین نیز، دیدگاهی پروسه‌ای است و نه مرحله‌ای، پس بجاست که از انقباض دموکراتیک برای نیل به جامعه مدنی سخن رود تا بتوانیم فرآیند امتداد آنرا نیز تعالی جامعه مدنی تا سوسیالیسم بنامیم.

## ۲- نوع و راستای دموکراسی:

مساله مهم دیگری که در سرتاپای "ملاحظات" به اشکال گوناگون، از خلال استعاره و طعنه به دیگران گرفته تا به صراحت تمام، معلوم و معین است همانا ارزیابی رفقای نگارنده از نوع و به قول مجاهدین "عق و اصالت و فراگیر بودن" دموکراسی در ایران، بعد از سرنگون کردن رژیم خمینی و جایگزینی احتمالی آن توسط دولت موقت شورای ملی مقاومت می‌باشد. نظریه نویسندگان "ملاحظات" در این مورد نیز درست‌تر از "مرحله بورژوازی دموکراتیک" استنتاج شده است، یعنی رفقاً یکسره به دموکراسی "بورژوازی یا صوری" چسبیده اند و هرگونه تفقیق و تکمیلی را در این باره به بهانه "عدم رشد پیش شرط‌ها" با تندی و طعن و طنز مردود شمرده‌اند. البته ما دقیقاً نمی‌دانیم مقصود مجاهدین از "دموکراسی پایدار مدنی" چیست و لذا قصد نداریم در تأیید و یا تکذیب آن قلمفرسائی کنیم. امید داریم رفقای مجاهد، هم در این مورد و هم در شرح مفهوم "مرحله دموکراسی نوین" توضیحاتی دقیق‌تر بدهند، تا امکان ارزیابی مستند از آرا و عقاید آنها فراهم شود. اما اگر معنی دقیق مفاهیم مجاهدین بر ما روشن نیست، لکن دقیقاً "از مطالبات دموکراتیک خود و درجه "عق و اصالت و فراگیر بودن" دموکراسی که "بیانیه" از آن سخن می‌گوید، با خبریم و این مضامین و مطالبات را در جامعه ایران مقدور و ممکن و قابل تحقق و شدن می‌دانیم و گر نه که لزومی نداشت در راه آن‌ها مبارزه نکنیم.

تمرکز قدرت اقتصادی در دست دولت به منفع جامعه نمی‌دانیم و معتقدیم که دولت، تنها آنجا که شرایط جامعه اینجاب می‌کند، باید از دخالت مستقیم در امور تولید و توزیع اجتناب ورزد و بیشتر به کمک رسانی و ایجاد تعادل در امر تولید و توزیع و هماهنگ کردن بخش‌های مختلف تولیدی و رشد همه جانبه نیروهای مولده و ایجاد شرایط مادی تکامل سریع آنها بپردازد. از طرف دیگر معتقدیم که برای جلوگیری از پیدایش انحصارات و سرمایه‌های بزرگ خصوصی باید در کنار فعالیت متعادل سرمایه‌گذاری‌های خصوصی، انواع تعاونی‌های تولیدی و توزیعی هرچه بیشتر تقویت شوند. بدیهی است اجرای چنین برنامه‌ای از عهد بورژوازی خارج است و فقط هنگامی میسر است که جنبه متحد نیروهای مترقی و انقلابی ایران نقش تعیین کننده ای را در اداره نظام آینده ایران داشته باشد." (ص ۶)

تصور نمی‌کنیم که سطور صریح فوق محتاج شرح و بسط جداگانه‌ای باشند. "بیانیه" در باب عدم توان بورژوازی جهت تحقق مفادش صراحت دارد و رفقاً هم که تاکنون پیشنهاد تجدید نظر در "بیانیه" را پیش‌نکشید مانده، پس چه صلاحی در این کار بود که انتقادات و خردگیری‌های صحیح و اصولی خود را بر تر و توری‌های پایه‌گذارند که اساساً "مغایر با اصول و مبانی "بیانیه" است. رفقاً خود واقف‌اند که جریان‌های بورژوازی پیوسته چشم به طرح‌ها و مراحل‌های متمرکز و مقتدر دوخته‌اند و تنها زمانی بیشتر به دموکراسی و طرح‌های مدنی تقسیم قدرت روی می‌آورند که در مقابل رقیبی قوی‌تر از خود یعنی حاملین و مجریان "رامشد غیر سرمایه‌داری" قرار می‌گیرند. رفقاً به خوبی می‌دانند که بورژوازی همیشه بیش از هر رکن دیگر به دستگاه‌های اجرایی و نظامی-پلیسی دولت امتیاز می‌دهد و همه جا، حد اکثر در چهارچوب امکانات محدود به منافعی خویش، از آزادی و دموکراسی دفاع می‌کنند. کیفیت برخورد جناح‌های بورژوازی به انواع و اشکال دموکراسی مستقیم مردم که ربطی به اصل مالکیت هم ندارند چه در انقلاب اخیر ایران و چه در سایر انقلابات و چه در همین ممالک پیشرفته سرمایه‌داری، شواهد گویای است در باب تمایلات بورژوازی به قدرت بواسطه و متمرکز. پس چگونه می‌توان طرح و برنامه‌ای را که از اساس بر عدم تمرکز و تقسیم قدرت سیاسی و تأیید و تأکید قدرت و توان‌های شورائی و تعاونی مردم بی‌ریزی گردیده توسط تر و توری "بورژوازی دموکراتیک" مورد معرفی و دفاع قرار داد. رفقاً از ناپایداری و تزلزل مزمن جناح‌های بورژوازی در پیچ‌های تند حسوات سیاسی اخیر و گذشته ایران به خوبی آگاهی داشته و می‌دانند که در ایران بورژوازی هم، علی‌رغم گسترش سراسری مناسبات بورژوازی، تبلور و تشخص طبقاتی مستقلی نیافته و دائماً "یا به دامنه سیاست‌ها و قدرت‌های خارجی منسبت شده و یا سر بر آستان کودتاگران و قدرت‌داران داخلی سائیده است. تجربه انقلاب اخیر ایران نیز نشان داد که جلب اقشار و لایه‌های میانی و متجسس د

و بررسی در این باره را از همه خوانندگان غیر سازمانی تقاضا کرد ما هم در میان خود نیز بهمانشی باز و روشی با مدارا، به کنکاش آزاد و استیضاح روشن و صریح مسائل همت کنیم.

رفقا در سطر اول از فصل دوم می‌نویسند: "در فصل قبل ما برداشت خود از مرحله انقلاب و مساله رهبری را شرح دادیم و معلوم کردیم که بر اساس کدام تحلیل از وضعیت اقتصاد، اجتماعی و سیاسی جامعه کنونی ایران به نتایج فوق رسیدیم."

برمی‌گردیم و فصل اول را مرور می‌کنیم. ایسن فصل از چهار بخش جداگانه سازمان یافته است. هر بخش نیز، به نوبه خود تقسیم شده به بند های شماره گذاری شده و یا پاراگراف های طولانی بی شماره. چکیده حرف رفا در این بخش اشاره به مساله "عقب افتادگی جامعه ایران" است. در واقع هم آن "تحلیل" یاد شده، چیزی نیست جز شرحی کلی در باب این موضوع، رفا، با آنکه به "روشنفکران رادیکال و اعتدالی" خرد می‌گیرند که "در تحلیل ساحت های اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران" دچار "اشتباه روش شناسانه" می‌باشند، ولی خود نیز در هیچ کجای این فصل - که طی آن ظاهراً "بیریزی تئوریک" کرده اند - متدولوژی شناخت خاص خویش را طرح نمی‌کنند.

البته می‌تواند فرض رفا بر این باشد که روش شناخت شان مبتنی بر مارکسیسم است، لاکسن استوار کردن کلیه ابرازات و احتجاجات مقاله "ملاحظات"، بر شرحی اجباری در باب مسئله "عقب افتادگی" مانع از آن است که ما نیز فرض مذکور را متحقق بدانیم. بعلاوه گفتن ندارد که روش شناسی مارکسیسم به دینامیسم فعل و انفعالات "اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی" توجه دارد و از گرایش های بالنده و تاریخی استخراج نظریه می‌کند، نه از تصویر های ایستا و تطبیقی، با روش قیاس و با ارجاع به نمونه هایی که از اساس از پیشینه های متفاوت و میسر جد اگونه نشناخت می‌گیرند. در باره مسائل "عقب افتادگی" کوهی از آثار و نوشته های ژوناگون موجود است. روشن نیست که رفا از این اصطلاح، چه معنی خاص و معینی را مد نظر دارند و بر پایه آراء و اصول تئوریک کدام يك از متفکران سخن می‌گویند. آیا برخی از نظریات داکوتسکی را فرض گرفته اند، از آراء اندیشمندی چون گونتر فرانک اتخاذ نظر کرده اند، به استرکتورالیست ها اقتداء می‌کنند یا

خود مبتکر اصول تازه ای هستند؟ فرض یقین آن است که رفا نمی‌تواند هم زبان بیان جریان فکری دانست که علاج "عقب افتادگی" را در انقلاب سوسیالیستی دانسته، سایر آلترناتیو ها را مردود می‌دانند. غیر از این نکته به بطور غیر مستقیم صراحت دارد، سایر مطالب اکثراً "اما" و اگر دارد و به جای روشنگری، سوء تفاهم برانگیز است.

بهتر است به شواهد و قرائنی که خود رفا بر شمرده اند و از رهگذر آنها تحلیل خود را استخراج کرده اند توجه کنیم. کلیه موارد ۹ گانه ای که رفا در صفحه ۱۰ شرح داده اند، حتماً اخباری است کلی و می‌تواند يك جا در مورد بقیه در صفحه بعد

قدرت سیاسی و فدرالیسم جمهوری دموکراتیک دفاع نماید (ص ۶ و ۱۳). دیدگاه جامعه مدنی و انکشاف پرودهای و جامعه دموکراسی است نه "بیانیه" را قادر می‌سازد کلیه تجارب و اشکال مبارزه و فعالیت دموکراتیک مردم را ملحوظ شمرد و به بسین مفاهیم لازمه آنها دست یابد. در حالی که تئوری و تز "مرحله بورژوا - دموکراتیک" ناچار است بدون در نظر گرفتن دستاوردهای انقلابی کلیه جنبش های مترقی و انقلابی جهان و علی-الخصوص، جا انداختن و به نسیان سپاردن تجربه عسیر انقلاب اخیر ایران، صرفاً "به صورتی آکادمیک و مدرسی از دموکراسی صوری سخن گوید". این نقص و کاستی ماهوی تئوری مذکور است که نمی‌تواند در ارتباطی منطقی با تجارب واقعی ظهور وجود نماید و مجبور است ضعف بنیادین خود را از صریق پند و اندرز و نصایح مایه روانه جبران نماید و بدین طریق حتی از دریافت صحیح منابع و ذخایر مردمی دموکراسی صوری نیز محروم شود. این تناقض رونی است. در حالی که "بیانیه" در این مورد، با بصیرت و روشن بینی حاضر، هم در مورد دموکراسی به اصطلاح "بورژوازی" کفایت مقصود می‌کند و هم به روند های اصیل و مردمی دیشتر عطف توجه دارد. کلام کوتاه! در باب مقوله دموکراسی، "بیانیه" تطبیقی ارد دموکراسی "صوری" با دستاوردها و اشکال دموکراسی مستقیم شورائی را مد نظر دارد و به این ترتیب مبشر روندی انکشاف یابنده از دموکراسی معطوف به جامعه است.

۶۲/۹/۲۰

#### ۲- عینک دوفیتیسم

اوضاع تیره و ناراست، در ظلماتی غلیظ و مغشى عینک ثیر افتاد ما هم، هوا خاکی و سقوف آسمان ما خاکستری است. از سنگلاخ پر شکست آمد ما هم و در حارزاری صعب رهسپاریم، ای بسا بکلی در بن بست ایم.

دیدگاهی که فقط چنین تصویر و تصویری از زندگی و محیط اطراف تر دارد، بینشی دوفیتیستی است. ظن قوی می‌رود که رفا، نویسنده "ملاحظات" ۰۰۰، متاسفانه از پشت چنین عینکی به واقعیت نگریسته باشند. بویژه در فصل اول، ما در این نوشته به يك يك مواردی که مؤید این استنباط است اشاره می‌کنیم.

#### ثنی گوئی و قیاس مبرلفارق

مقاله "ملاحظات" از يك مدخل، چهار فصل و يك موخره تشکیل شده است. فصل سوم و چهارم آن شامل برخی انتقادات درست و بجای شورای متحد حربه آن برنامه ای است که در ریائیز سال ۶۰ از جانب رفیق رجوی طرح شده بود. پشتوانه نظری این انتقادات درست همان مفاد بیانیه است و جریان ما از همان آغاز ورود به شورای ملی مقاومت حامل این نظریات بود. ما در مقاله "ملاحظات" برای اولین بار رشته این خرد هئیری ها به آراء و عقایدی متصل است که به لحاظ روح اندیشگی، واقعیت عینی و استنتاجات نصری مربوطه، نمی‌تواند مورد قبول ما باشد و لذا بهتر است، به همان ترتیب که بحث

هیچ گاه مصوب و منظور جامعه مدنی نیست. جامعه مدنی می‌شود خودمان دموکراسی در حال و آینده است و لذا کلیه دستاوردهای دموکراتیک برای آن جنبه واقعی و اصیل داشته و برای حفظ و توسعه دائمی آن ناگزیر از "پیکاری بی‌کیس و مسرود" است. اگر ملاحظه می‌کنیم که ممالک سرمایه داری پیشرفته از مرتبه وادانی از مناسبات و حیطه دموکراسی برخوردارند، این مرتبه، به یمن وجود جامعه مدنی بسیار پیشرفته و توانای آنست که می‌تواند به نوسازی های ژوناگون، پیشروی روند های استبدادی و حسی آرمایش های سود ناگزارانه را سد کرده است. و بی محضر اینکه مبارزه دموکراتیک "فرد و نه ما" و عیبات "مردمی و انقلابی" این سوامح فرسود می‌شود. سایر اسباب و باند های بورژوازی به همتو سیاسی روی می‌آورند و در صدد تحدید دموکراسی برمی‌آیند. و پار با اوج گیری و گسترش سوامح مبارزاتی از فعالیت جامعه مدنی، بورژوازی مجبور به عقب نشینی می‌شود. این دینامیسم "بیرود"، در شاه ممالک سرمایه داری پیشرفته قابل رؤیت است. مهم ترین نشانه فوت جامعه مدنی در این مبارزه، برخورداری آن از ارمان اتناء به اسباب و افادام استقیم توده های سهروند یا به عبارت دیشتر عرصه دموکراسی و ابنازات مستقیم سهروندی است. دموکراسی در هیچ بعد هستی

آن برای مردم و جامعه بدون مبارزه و افادام و آسودگی کسب شده است و از این رو نه صفت بورژوازی و نه صوری هیچ کدام راوی واقعیات موموعی و تاریخی - علمی دموکراسی نمی‌باشند. تاریخ سراسر صلابت برای دموکراسی معالک عقب مانده از به بورژوازی آن فاد حتمیت مستقل سیاسی - مردمی است، دیشر بالبل فاد موضوعیت و فیدیست مبرفارق است. همه در هیچ جای "بیانیه" سخن از دموکراسی "صوری" نمی‌رود و بر عرش همه جا آن را به مرتبه "روندی واقعی و اصیل" ارجح می‌گذارد. به حدی است و نه سهوی. "بیانیه" بسا "سحبی" اصطلاحاتی مبارزات دموکراتیک و استنتاج ضروری آن را امر رسد و فوام و معالی بخشهای مردمی جامعه به شخصیت و هویت اجتماعی - سیاسی مستقل و ایپاد "قدرت معقابل"، در واقع شیری مسوب غلیظ دموکراسی به دموکراسی صوری را نه استنتاجی است بدنیکی از زمینه اقتصاد ی کار و سرمایه، به نازده، منسا، مبارزات دموکراتیک را به صورت ایجابی و مسب، از تراشید رونی و فی نغسه سهروندان به نسب هویت و جایده مستقل اجتماعی - سیاسی و سیر به سوی رهائی فرجامین از هر نوع "سود و استثمار" و ارجود بیانیگی "توضیح داده است. در دیدگاه "بیانیه"، دموکراسی به ماب رندی اصیل و واقعی مطرح است که از استال و جنبه افاد و آسودین مستقیم مردم، ناس و مناسبات حوموی دموکراتیک، انکخال فواد فامد جمعی و مسقیم دموکراسی و سرانجام نظام شورائی شامل می‌شود. چون بینش "بیانیه" در مورد دموکراسی معسوف به رشد و گسترش و معالی جامعه مدنی است، می‌تواند هم از آزادی های دموکراتیک کلاسیک سخن گوید و هم از شوراهای (نانه کنید به صفحات ۱۶ / ۱۷ / ۱۸ / ۱۹) و مشارکت دادن آنها در تولید و توزیع و اداره مملکت. هم از تغذیک قوا، و هم از تقسیم

گسترده، متنوع و بسیار امید بخشی در این بخش مهم شهروندی جامعه ماست.

کاربران ایران در طرف ۶ سال اخیر، یکی از عظیمترین و طولانیترین اعتصابات عمومی جهان و هزاران هزار مبارزه کوچک و بزرگ در خراسان، آذغانی طبقاتی خاص خود دارند. رژیم جبار شومی حتی نتوانسته است یک سازمان کارگری سراسری جدی که آلودست خود نرساند راه بیاندازد. با وجود چندسال حاکمیت سرکوب و کشتار و در حالت دائمی اربابان های دولتی در امور روزمره کارخانجات و کارگاهها، هنوز ایده سند یا دموکراسی، همبستگی، و مبارزه کارگری رهروانسی بر تلافی و حسرتی ناپذیر در میان بوده تا ایران دارد و برغم کلیه مشکلات و فشارها، ارتباطات سازمان یافته در همه مراکز کارگری، به نحوی باقی مانده اند. تردیدی نیست که به مجرد باز شدن کوچکترین فضای سیاسی، مشکلات صعبی کاربران به سرعت با گرفتاری از اربابان اصلی و ستون های دموکراسی آینده ایران را شناسایی خواهند داد. توجه به این مبارزات و نقش کنونی و اهمیت آنها از اهم وظایف سیاسی شورای متحد جب است و ارزیابی های بی اساسی که در این مورد در "ملاحظات" به چشم می خورد هم به لحاظ دریافت واقعیات و هم به جنبه سیاسی، بطلی مردود اند. در این مورد به یقین از حسرت عینک دقتیستی به واقعیات جاری نبرد و حماند.

#### فرضیات نادست

و اما آنکارترین نشانه ناه خاص دقتیست به جامعه ایران در تری به چشم می خورد که در آغاز بخش سوم فصل اول "ملاحظاتی" عرضه شده است. رفا بی پروا از هر نیجهای می نویسند: رژیم شومی ایران بارزترین شاخص عقب ماندگی جامعه ماست. این واقعیت که بدید های اربابان قرون تیره در ایران درن بیدم به حاکمیت می رسد تا اندازه زیادی بستگی به ضعف کنونی جامعه ما دارد. این واقعیت در عدم و یا ضعف همه آن نیروهای متبلور می شود که فاعدا "بایستی مناسب به قدرت رسیدن مطا هر اعصار گذشته در ایران امروز می شدند: ضعف بورژوازی، پرولتاریا و مفسرهای متوسط جدید، ضعف فرهنگ و تیره این مفسرها، فقدان احزاب سیاسی و نمایندگی صنفی آنها. این ضعفها هنوز هم وجود دارند. این ارزیابی منفی نجات مهبی را در بردارد که نه به لحاظ صحت آنها، بلکه به خاطر بار سنگین و نادرستی شان بسیار آموزنده اند. مسائل مصروحه در سز فوق می توانند موضوع مباحثات وسیع و عودنسی باشند، لکن ما تاکنون در چهار سوپ مقاله کنونی و حوصله مروری فعلی بنمائیم. پر به سز تک نکات به صورتی خلاصه و فسرده اساسی نمید و بحث تفصیلی را، در صورت لزوم، به فرصت های دیگر حواله می دهیم.

وقتی گمانی کلی در قالب و ناریست صفت عالی - بارزترین - به بیان در می آید، سکل حتمی فاطح در باره کنشی تازه به خود می گیرد و البته در مرحله اول، قوت تاثیر نشان می دهد: "رئیس کنونی ایران بارزترین شاخص عقب ماندگی جامعه است!"

"واقعیتی" غیرواقع. رسیدنی است به غیر از دوران جنبش ملی شدن صنعت نفت - که شرح توان ها و نادامی های فرد در رید دیگری قرار می گیرد - کدام آزمایش بورژوا - اعتدالی در این دوران ۲۰ ساله اخیر وجود داشته که رفا از شدت های آن استخراج نظر می کنند؟ تجارب حاکمیت بورژوا - اعتدالی وجود نداشته است و این مدعا فاقد موضوعیت است. ما اینکه آزمایش را محل های دست چپی نیز وجود نداشته است و نمی توان ممینطور سرنگشتی شرح روایت کرد و سپس به آن استناد تحلیلی نمود. بهتر بود رفا بجای تکرار اسم عام به اعلام اسم خاص نیز توجه می کردند. نکته مهم دیگر این مدعاست که گویا "درجه رشد آگاهی سیاسی و طبقاتی آنها (بطور عمدی طبقه کارگر جدید) از این نیز نازل تر است" (یعنی به زعم رفا از مراحل اولیه شامل طبقاتی نیز نازل تر است). این حکم هیچ بی و پایه ای ندارد، نه برعکس، نادرست و ناصواب است. این قبول که طبقه کارگر ایران، به مثابه یک طبقه تمام عیار حضور فاعم به حویش، و عویتی منجلی در یک سازمان سراسری ندارد، ولی این وضعیت ناظر بر "عقب افتادگی" طبقه کارگر نیست، ناشی از حاکمیت رژیم جباری است که کوچکترین امکان و فضای سیاسی امنی برای این حضور گسترده، پیوسته و مرتبط به هم اقشار و واحدهای کارگری باز نگذاشته است. مگر طبقه کارگر اعمار در زمان حاکمیت فاشیسم، حضوری یک پارچه و "برای خود" داشت؟ سز در اثر ممالک اردوی شرقی - که به لحاظ رشد بالای نیروهای مولده هم کم و کاستی ندارند - با قائمیت طبقاتی کارگران روبرویم؟ مگر همین تجربه بی همتای لهستان نشان نداد که نظام های جبار قادر به تحمل حضور طبقاتی زحمتکششان جامعه نمی باشند؟ رفا از کجا و بسا استنتاج از کدام فاکتی به این روایت رسیده اند که درجه شعور و درک کارگران ایران از مرحله تکوین طبقاتی نیز پایین تر است؟ از ادغام دواطلبانه کارگران ایران در نهاد های رژیم؟ از حمایت از اذانه و فایز از زور و سرکوب کارگران از رژیم حاکم؟ از جنگ طلبی کارگران برغم ضرورت صلح؟ از عدم ایستادگی در هر جا و هر فرصتی که مقدور بود در مقابل فشارهای گوناگون ایدئولوژیک، سیاسی، مالی - دستگا های رژیم؟ رفا باید بدانند که هیچ کدام از این موارد منفی واقعیت نداشته است. برعکس رژیم در مورد جذب و ادغام کارگران شکست فاحش خورده است. رفا می دانند که در طول ۵ سال اخیر، هیچ گاه مبارزه کارتری علیه رژیم نخواهید است، در بدترین شرایط معمن، مبارزه به نونهای جریان داشته و کارگران همیشه در تلاش و تقوای یافتن راه های تازه و مافذ باز برای ایستادگی، حرکت و مقاومت بودند. این مقاومت - که یکی از مهمترین آنها ایستادگی همجانیه در مقابل قانون کار رژیم بود - نمی توانست وجود داشته باشد، هر آینه سطح آگاهی این طبقه، در آن مراحل پستی بود که شما اشاره کردید. برعکس ادامه مبارزه، بعد از استقرار نظام ولایت فقیه، با تمام سنگینی و فشار شدید ایدئولوژیک و ترور فیزیک ناشی از خصلت رژیم، خود نشانه وجود پتانسیل های

دهها کشور دیگر جهان نیز مصداق باید. در حالی که این مقطع تاریخی که جامعه ایران دارد می پماید حتما "از ویژگی های متمایزی برخوردار است. جامعه ای که به دنبال گسترش و غلبه مناسبات سرمایه داری - "عقب افتاده" - در عرصه تولید و توزیع، با طی کردن یک پروسه خاص انقلابی، نظام دیکتاتوری شاهنشاهی را منقرض کرد ولی با پیشروی جناح فالانزیست و استقرار نظام ولایت فقیه غافلگیر شد، انقلابش ناگام ماند و به دورانی قهرقانی در افتاد. جامعه ای که برغم جلال و جبروت شگفت آغاز نظام ولایت فقیه، آزایی در نیامد و در مدت زمانی فوق العاده کوتاه از شوک و ضربه مرکب آزند و برحاست و توان مقاومت همسه جانبه را باز یافت. و بالاخره جامعه ای که این رژیم جبار را، برغم آنکه بر اعتبار عظیم انقلاب و قدرت شگرف باورهای دینی و اساسی تکیه زده، چنان به لرزه افکند که است که رژیم بقا پیش را جز در توسعه دستگا های سرکوب و کشت و کشتار و شبکه های فراگیر تبلیغات و ترور فکری نمی بیند. رژیمی که ظرف مدت ۵ سال به جایی رسیده است که هستی اش ناگزیر در گزوی نیستی و یا پستی و حقارت تام جامعه قرار گرفته است و ساختارهای گوناگون اثر او ویرانی و فروپاشی ساختارهای اجتماع تغذیه می شود. وقتی جامعه ای چنین دوره بی مانند را می گذراند، دیگر نمی توان در "طرح جمع بندی" از محتضات آن، به کلی گویی های متعارف در باب "عقب افتادگی" ارجاع داد و تازه مبر این پند بود که "بایستی به واقعیات جامعه رجوع و رهنمود های سیاسی را از درون آن استنتاج کرد" (ص ۹). این اندرز نیک است، اما رفا - صرف نظر از توضیحات کلی ۹ گانه - حتی در یک مورد هم موفق نشدند به واقعیات خاص و دینا - میسم جاری آن در جامعه اشاره کنند، چه رسد به استنتاجی در خور و متناسب با آنها. رفا به کلی گویی اکتفا گردانند و با پیش کشیدن شاخص "نشرهای پیشرفته ای مثل آلمان غربی ۲۰۰۰" به قیاسی مغالطی متوسل شده اند. اگر مشکل و محمای ترقی و تکامل جامعه ما در این قیاس ها نهفته بود که دیگر راه حل آن به قول انگلس "ار یک معادله تک مجهولی نیز آسان تر می شد" و فقدان بصیرت کافی درباره آن، خود معضل روان شناختی لاینحلی می شد!

تکتم که رفا در موارد ۹ گانه ای که برشمرده اند از وجود مشکلات ملی و عمومی خبر دادند کعدر مورد هر جامعه "عقب افتاده" دلخواه دیگری نیز قابل تمهید اند، لاین در خلال همان شرح و بسط مفاد کلی، نکاتی آمد، که یک سره نادرست اند و همین جا باید در رد صریح آنها یا فشاری کنیم. در بند ۲ آمد ماست: "شکست های متعدد آزمایش های بورژوازی - اعتدالی برای حل این مشکلات، شکست های مزبور امروز بورژوازی ایران را بیشتر از هر زمان محتاط و متزلزل و عاجز از گرفتن ابتکار به دست خود کرده است" (ص ۹). در اینکه بورژوازی ایران محافظه کار، بزدل و مرد دویی عمل مبارزاتی بود و همت تردیدی نیست. اما این واقعیت تاریخ اخیر ایران را ناشی از "شکست های متعدد آزمایش های بورژوازی - اعتدالی" شمردن، یعنی نتیجه گیری از یک فرض موهوم و



ولی این عبارت و سطور بعدی آن شامل نظریه‌های است که اگر با دقت و فراست مورد نکشاش قرار نگیرد، موجب سوء تفاهم‌ها و تعبیری خواهد شد که نه یقیناً "منظور رفقا بود" است و نه مقبول ما خواهد بود. پس قدری تأمل کنیم، عبارت فوق و پاراگراف مربوطه را با تانی و درنگی درخور و سنجیده بازخوانیم.

دیدیم که شرحی که رفقا قبلاً "در باره اصطلاح "عقب ماندگی" - که مفهومی از مارکسیسم کلاسیک نیست - به دست دادند، بسیار کلی بود و می‌توانست حاکی از وضعیت کلی اقتصادی - اجتماعی، بهداشتی، آموزشی ۰۰۰ اکثر مالک "جهان سوم" و حتی پارهای از مالک اروپایی نیز باشد. جامعه ایران هم به لحاظ ساختارهای آن از ۶ سال پیش پس‌رفته و پیش‌رفته‌است، بنا براین اگر بنا را بر منطق ایستائی از ساخت‌ها بگذاریم به راحتی می‌توان گفت که رژیم شاه هم بارزترین شاخص عقب ماندگی جامعه بود؛ و اگر ۳۰ سال به عقب برگردیم به طریق اولی (چراکه ساختارها در آن زمان که "عقب مانده" تر از امروز بودند) می‌توان چنین حکمی را به رژیم صدق نیز تحمیل داد. اما از همان اولین مرحله تعمیم، معلوم می‌شود که حکم فوق چقدر نادرست ناقص و قاصر است. بطلان بسیاری از آراء و احکام عام ولی نادرست و صرفاً "نمایشی" را از همین طریق ثابت می‌کنند. "عقب ماندگی جامعه" اصطلاحی است که اطلاق عام - به تمام ساختارها و سطوح - دارد، کلیه ارکان موجود اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را شامل می‌شود، همان طور که من باب مثال وقتی گفته می‌شود "جامعه سرخ یوستان عقب مانده است" مقصود شمول جامع این حکم است و نه اینکه برخی وجوه مثل شیوه شکار، یا سبک سکونت، یا کیفیت زبان و ۰۰۰ به همین دلیل است که به نظر ما انتخاب این اصطلاح به مثابه کانون و ثقل تحلیل کار استخراج نظریه استنتاج احکام را به بن‌بست می‌کشاند و ای بسا منطقاً "موجب نتیجه‌گیری‌هایی می‌شود که درست وارونه مقصود رفقای نویسنده خواهد بود. فی‌الثل سوال می‌شود که هرآینه "شاخص" - یعنی نمودار، نماینده و راهنمای موضوع - جامعه ایران و بار و توان‌های آن، به قول شما، "به بارزترین" شکلی در "رژیم کنونی ایران" متجلی است، پس دیگر چرا طبع آن اپوزیسیون می‌کنید؟ چرا مدعی‌اید که چنین جامعه عقب مانده‌ای شایسته و جویای دموکراسی و مدنیست است؟ اگر به قدرت رسیدن چنین "شاخصی" را منعی از ماهیت ساختاری جامعه فرض می‌کنید، دیگر چه مشروعیتی بالاتر از این؟ و ۰۰۰ این رشته سردراز دارد. این سری ایرادات و احتجاجات، تازه وجهی از وجوه گوناگون کژی‌ها و کاستی‌ها و نادرستی‌های پاراگراف نقل شده را شامل می‌شود، یعنی آن وجه را که با تصور تمام از یک منطق ظاهراً "استرئوتیپ" الیستی بهره‌برده است. تردیدی نیست که بسیاری از نهادها و ساختارهای جامعه ما عقب مانده‌تر از بسیاری مالک است، ولی در عین حال از بسیار بسیار جوامع فعلی دیگر، نه که عقب مانده نیست، که جلو افتاد است، بحث مفصل در باره

کم و کیف ساختارهای جامعه ایران محتاج رجوع به منابع معتبر، اسناد و مدارک، از جمله توجه به وضع و تقسیمات بودجه‌های عظیم کشور، طی سه دهه اخیر است تا معلوم شود که آیا جامعه ما یکسره عقب مانده است و آیا آنقدر عقب مانده است که "بارزترین شاخص" آن رژیم کنونی، یعنی به قول رفقا "پدیدهای از اعماق قرون تیره" باشد؟ ما در اینجا صریح و روشن می‌گوئیم که رژیم کنونی را نه تنها "بارزترین شاخص" جامعه ایران نمی‌دانیم بلکه وضعیت و موقعیت آن و دینامیسم پیدایش و سرنوشتاش را بارزترین شاخص تناقضات ساختاری جامعه و وجود و تحرك فعال ساختارها نیروها و گرایش‌هایی می‌دانیم که پیش‌آهنگساز جهت رفیع عقب ماندگی‌های "اعماق قرون تیره" و ارتقاء سریع به سطح متعالی ربع آخر قرن بیستم می‌باشد. مفاد بیانیه ناظر بر این عقیده است و اگر غیر از این بود، دست کم ما به منطق خود وفادار می‌مانیم و دست از بیناری عبث می‌شستیم اصولاً "ما این نظریه را که جوامع در حال غلبان و دگرگونی را صرفاً "بر مبنای" ساختارها" و آنهم به روشی ایستا و غرض‌عین از دینامیسمها مورد "تحلیل" قرار می‌دهد و اجد ارزش مثبتی نمی‌دانیم؛ بخصوص نظریه‌ای را که تصور می‌شد می‌توان در شرایط دگرگونی و تلاطم بنیادی از "شاخص" رژیم‌های حاکم به شناخت جوهر و کیفیت کل جامعه مربوطه رسید. مردم می‌دانیم، چرا که در این میان زنجیری طولانی از واسطه‌ها و وساطت‌های فعال و موثر وجود دارند که مهم‌ترین آنها نقش عنصر خشونت و فهر - چه از جانب جریان‌های داخلی و چه تهید و طرح‌های خارجی - تخلیه سیل‌آسای خرافات و باورهای کهنه‌ای که به سبب تعارض با روندهای جاری اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی به مخاطره افتاد مانده، به صورتی انفجاری فوران می‌کنند و برای مدتی جو جامعه را تصرف می‌نمایند فشار شدید بخش‌های به مخاطره افتاده جامعه در جهت تنازع بقا و ایجاد تعادلی حداقل در عرصه زندگی روزمره و جلوگیری از پاشیدگی کامل ۰۰۰ می‌باشد. در پیچ‌ها و گذرهای کوتاه تاریخی که سر راه درون‌های تکاملی‌اند، هیچ‌گاه نمی‌توان از نوع رژیم‌های که موقتاً حاکم است موقعیت مدنی تاریخی و یا درجه کم و زیاد ترقی و عقب ماندگی آن جامعه را استنتاج کرد. چند نمونه ذکر می‌کنیم تا صحت این سخن را آشکار کنیم؛ جامعه سنتی اسپانیا طی یک دهه - از نیمه ۲۰ تا نیمه ۳۰ - در حال تلاطم و غلبان عظیمی بود. نظام سلطنتی سنتی آن منقرض شد، دیکتاتوری فردی بعد از آن در اثر مقاومت همه‌جانبه جامعه فروپاشید، جمهوری انقلابی و دموکراتیک مردم مستقر شد، ولی بسا کودتای فاشیستی فرانکو در ۱۹۳۶ سرانجام اسپانیا به یک فاز جنگ داخلی در افتاد که بعداً "با پشتیبانی فاشیسم آلمان به استیلائی رژیم فالانژ فرانکو منجر شد. حال اگر با منطق رفقای نویسنده "ملاحظات" بخواهیم قضاوت کنیم، کدام یک از رژیم‌های این سال‌های جایجا - ئی و غلبان عام اجتماعی، "شاخص" آن جامعه محسوب می‌شوند؟ مثالی دیگر، مورد یونان دهه

گذشته است. رژیم سلطنتی، تلاطمات گسترده اجتماعی، حکومت سرهنگان فاشیست، تلاطمات اجتماعی سقوط و بالاخره تثبیت دموکراتیک - یا نمونه شیلی، کامبوج و ۰۰۰ فراوانند در تاریخ دوره‌های انتقالی.

یک سری ایرادات دیگری که به پاراگراف نقل شده از مقاله رفقا وارد است به آن وجهی مربوط است که می‌گوید: "این واقعیت (یعنی عقب ماندگی جامعه) در عدم و یا ضعف همه آن نیروهای متیلوری می‌شود. فاعداً تا "بایستی مانع به قدرت رسیدن مظاهر اعصار گذشته در ایران امروز می‌شدند: ضعف بورژوازی، پرولتاریا و قشرهای متوسط جدید، ضعف فرهنگ ویژه این قشرها، فقدان احزاب سیاسی و نمایندگی صنفی آنها. این ضعف‌ها هنوز هم وجود دارند."

این قبول که ارکان طبقاتی جامعه ایران رشد و قوام جاقفاده و تکوینی متعالی نیافتند. لاکن طرح این مساله به طریقی که گویا این کاستی یکسره به بنیان‌های جامعه و مردم ایران مربوط است و عدم تذکر نقش که در دهه‌های گذشته و بویژه پس از جنبش مشروطیت از جانب قدرتهای استعماری و امپریالیستی ایفا شده و بخصوص کودتای ۲۸ مرداد و استبداد ۲۵ ساله محمد رضا پهلوی، موجب استبدادی نادرست از تسوان‌های سیاسی و مدنی مردم ایران می‌شود. جامعه ایران از جمله معدود جوامعی است که طی ۸۰ سال اخیر سه بار به انقلاب و نهضت مدنی سراسری دست زده است و هر بار به سبب مقابله قهرآمیز و شدید محور ارتجاع داخلی و استعمار و امپریالیسم به شکست و ناکامی دچار آمده است. و جامعه ایران از جمله معدود تر جوامعی است که برغم این ناکامی‌های سهمگین، آزادی‌ننشسته و هم‌انثون درگیر جدالی بزرگ با یکی از جرارترین نظام‌های ایدئولوژی جباریت می‌باشد. دینامیسم حرکت سیاسی این ملت بزرگ نشانه وجود عطش تند و تعالی شدید به استقرار نظامی متعادل و دموکراتیک و مستقل در میان وسیع‌ترین اقصا و طبقات است. می‌دانیم که، "برغم ضعف بورژوازی، پرولتاریا و ۰۰۰ مردم ایران در سال ۵۷، بعد از یک سال جنبش و مبارزه تودهای، سرانجام با قیامی خودانگیخته، ارکان رژیم سابق را شکست دادند. خمینی در آغاز، همه وقت به دنبال اقدام آسویون مردم زبان به سخن می‌گشود و چکیده حرف آنها را می‌زد تا اینکه به یمن تبلیغات بی‌سابقه رسانه‌های غربی و کسب اعتبار داخل به جایی رسید که توانست رفته رفته شعارهای مطلوب خود را - که مبهم و به طرق گوناگون قابل تفسیر بودند چون شعار جمهوری اسلامی! - نیز وارد نهضت کند. وقتی او وارد ایران شد در اوج حمایت و حسب مردم قرار داشت لاکن فرمان قیام نداد، هیچ‌گاه، ولی مردم بدون اجازه او - و حتی برغم مخالفت خوانی آخوند‌هایی که در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن در حیابان‌ها جار می‌زدند - به خانه برگردید، امام فتوای قیام نداد است، ساکت و بدون شعار اسلامی قیام کردند. به موازات خیزش عمومی توده‌های میلیونی، گردونه توطئه‌ها نیز سرعت بقیه در صفره معد

اند. اکنون دیگر آن علم‌گرائی مطلق و مجرد قرن نوزدهم در نزد فرزانه‌ترین اندیشمندان زمانه، ارج و قرب سابق خود را از دست داد ماست. بد نیست در این باب به اعتراف یکی از خردگرایان شهیر اشاره کنیم و درگذریم: "این جهان نمی‌توانست پدید آید، مگر وقتی که تاریکی اسطوره شکسته شود و به زیر فرمان درآید. اما غریت‌های افسانه‌ای یکسره ناپدید نشدند، بلکه آنها را در ساختن جهان نوین بنابر بردند، آن غریت‌ها هنوز در جهان هستند. قدرت‌های اسطوره به دست نیروهای فراتر مهار شدند. مادام که این قدرت‌ها - قدرت‌های فکری، اخلاقی، هنری - تمام توان خود را دارند، افسانه رام و فرمانبردار است، اما همین که این قدرت‌ها سستی گرفتند، هیولا بار دیگر پدیدار می‌شود. آن ابدیشسه افسانه‌ای باز برمی‌خیزد و سراسر زندگی فرهنگی و اجتماعی انسان را فرا می‌گیرد." (به نقل از کتاب "افسانه دولت" ارنست کاسیرر ترجمه نجف دریابندری، صفحه ۲۸ آخر)

۳- توهم و واقعیت در سیاست ائتلافی ما

نگاهی به گذشته:

در اواخر بهار سال ۶۰، تناقضات و کشمکش‌های درونی رژیم به اوج خود رسید. خمینی و دارو دسته و ولایت فقیه‌پویان به سرکردگی نایب اول، بهشتی، دیگر یارای تحمل و مقابله سیاسی با جناح آقای بنی‌صدر و جنبش وسیع اعتراض مردم را نداشتند. آنها به سیاست توطئه و تشنج - آفرینی، همراه با تشدید سرکوب و اختناق روی آوردند و برای حذف مخالفین خود در داخل حکومت و انحصار تمام قدرت به حویش، طرح هجوم سریع و به هر قیمت را به مرحله اجرا گذاشتند: توطئه کودتای علیه رئیس‌جمهور وقت دامن زدن به جو فالانترسیم (مرجع شمرن حزب الله)، سرکوب و حذف بقایای ناچیز حقوق و آزادی‌های دموکراتیک و بالاخره فرمان آتش‌بروری هرگونه اعتراض و مخالفت مردم. آقای بنی‌صدر در مقابل این نقشه همه‌جانبه، که به معنی استقرا استبداد مطلقه آخوندیسم به رهبری خمینی - بهشتی بود، ایستاد. سازمان مجاهدین خلق ایران یکی از بزرگترین تظاهراتت مسالمت‌آمیز اپوزیسیون تا آن زمان را سازماندهی کرد. رژیم تظاهرات عظیم نیم‌میلیونی را با خشونت سبانه‌ای به مسلسل بست و به اپوزیسیون سراسری اعلان جنگ داد. همان کاری که قریب دو سال پیش از آن با جنبش خلق کرد کرد بود. جنگی نخواستند و نابرابر به کل اپوزیسیون ضد ولایت فقیه تحمیل کردید. مجموعه طیف اپوزیسیون، اعم از سازمان‌ها و جریان‌های انقلابی و جناح‌های گوناگون ملی، با این دوره‌های مواجه شد: یا چون بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۲۲، به بهانه حفظ نیرو، تدارک برای مقاومت بعدی و ... به میدان نیاید و عملاً "نچنگید" سرکوب شود و یا به هل‌من مبارز طلبی فالانترسیم هار، دلیرانه جواب دهد. سازمان مجاهدین خلق ایران و بسیاری از مبارزین و جریان‌ات دلیبر دیگر، سینه سپر کردند و به میدان رفتند. نبرد سهمگین ارگان رژیم ولایت

بقیه در صفحه بعد

مرکزی نظریه‌های انقلابی و مترقیانه در دوره‌های دگرگونی و انتقال به شمار می‌آید. در این دوره‌ها دینامیسم کلیه سطوح ساختاری، عدالت در عمل و پیشرفت مردم متجلی می‌شود، نه در رژیم حاکم، آنهم رژیمی که به ضرب زور و سرکوب سراسری به حیات خود ادامه می‌دهد. بنابراین موقعیت رژیم کنونی و عطف توجه به سرگذشت پیدایش و سرنوشت و نوع رابطه فعلی‌اش با جامعه، ارتقضا حاکمی از یک روند دیالکتیکی پیشرفت و ترقی جامعه ماست و نه "عقب‌ماندگی" آن. جامعه ما موفق شده است ظرف ۵ سال و طی تجربی‌های سهمگین و کشنده، زنده بماند و یکی از عیب‌ترین و عقب‌مانده‌ترین ریشه‌های فرهنگی بطن خود را از خاک کهن باورهای اساطیری و افسانه‌های زندگی حویش بیرون کشد و آشکار و عریان بشناسد و به جهانیان و بخصوص به جوامع اسلامی بشناساند. جامعه ما موفق خواهد شد این ریشه پیرو فرسود را از اینکه حاکمیت‌جسار و سفاک خویش‌رئیز به زیر کشد.

ملت ما در جریان این دینامیسم عظیم تحول و دگرگونی بهای سنگینی پرداخته است، لاکن بیرون آمدن جامعه‌ای بزرگ از زیر بار و آوارقرون تیره، آنهم نه چون جوامع اروپائی طی چند صد سال، بلکه در ظرف چند سال، حاصلی است که تاریخاً "به هر رنج و محنت و مشقتی می‌ارزد." شاخص "حنین جامعه‌ای همین مقاومت و ایستادن تاریخی آن است و نه آن رژیم ناپهنگام زائید می‌کند، نرسیده، پیرو متشنج و متزلزل، به ضحاک تبدیل شده است. مشروعیت مبارزه ما و رفقا و کلیه نیروهای دیگر، نیز در همین ارزیابی نهفته است. رژیم نمونه و نماینده کلیت جامعه نیست، شاخص عقب‌مانده‌ترین جزء میرند آن است. جامعه در کلیت خود با آن در افتاد ماست و تردیدی نیست که شکست‌اش خواهد داد. تولد هر دوره تاریخی نوینی، مستلزم گذشتن مصائبی است که تصور تکامل، بدون تجربه آنها، توهمی بیش نیست، توهمی که در برخورد با واقعیات صعب، گمانه‌گردد. و به صورت پاره‌های گوناگون پوچیسیم، بیش‌د فیتیسیم و خواسته‌های ولنتاریسم منفی پخش می‌شود.

در حاتم این بخش ما لیمیم به نکته ظریف دیگری نیز اشاره کنیم. تصور این امر که "فرهنگ بورژوازی و قشرهای متوسط و پرولتاریا" یا جمع برزیم، فرهنگ خودگرایانه مدرن بشر، سد سد و غیرقابل نفوذی در مقابل تنش‌ها و تکان‌های شدید و غیرمترقبه روحیه عمومی است و می‌تواند بطور حتم "مانع به قدرت رسیدن مظاهر اعصار گذشته" بشود، تصویری است خام و پنداری ناکام، آکنده از اعتماد مجرد و مطلق به علم و خرد ولی هر نوع ایمان مجرد و مطلق آسیب‌پذیر است و به سختی تجارب قرن بیستم و بویژه وقوع پدیده فاشیسم در ایتالیا و آلمان و بروز جریان‌های رنگارنگ ماورا الطبیعه در سراسر جهان، استحاله استالینیستی در شوروی - که ظاهراً بر پایه ایدئولوژی علمی استوار بود و واضطرار و ناچاری‌هایی که در موقعیت کنونی جهان به چشم می‌خورد، جلگی به نوبه خود آسیب‌پذیری تمدن مدرن را نیز به منصفه نمایش‌مخاطراً می‌گذاشته

گرفت. یک روز پس از پایان قیام پیروزمند توده‌ها، مهندسین توطئه آن روزها، یعنی توطئه تصرف رادیو تلویزیون توسط فالانترسیم‌ها به عمل درآمد و اولین شکست از همان جا آغاز شد. اعتماد سوده‌های چند میلیونی به شخص خمینی - و نه جامعه آخوندی - جلب شده بود. کمتر موردی در تاریخ سراغ داریم که فردی چنان اقبال و امید و احترامی را نسبت به خود جلب کرده باشد و در اوج چنان قله شور و اعتمادی قرار گیرد ولی به سرعتی باور نکردنی همه چیز را قربانی مطلقیت و یکه‌تازی خود کند.

اودر پایان سال ۵۷ در اوج قدرت و حمایت آزاد و داوطلبانه مردمی قرار داشت. دستگاه قهر و خشونت او هنوز سامان نگرفته بود. ولی فضا یکسال بعد، وقتی که برخلاف تمام حرف‌های پیتر خود، پایه‌های استبداد موحش جدیدی را بی‌ریخته و نضام ولایت فقیه را عنوان و به کرسی نشاند، دیگر همان مردم - برغم ضعف بورژوازی، پرولتاریا و قشرهای متوسط جدید - در نیال او نبودند. وحدت اولیه به شگاف‌های متعدد نسیم شده بود. جامعه، به معنای پیوند‌ها و سامانه‌های انسانی، به موازات دور شدن او از آرمان‌های انقلاب، از او برید و، با وجود شدید شدن غیرقابل وصف ابعاد خشونت و سرور فیزیکی و فکری، به سرعت در مقابل او ایستاد. ساحل‌های امصادی فرهنگی و ... مملکت‌نمتها بیشرنی نکرده، که در این چندسال حکومت خمینی بخش "ازهم پاشید ماست، ولی مردم و بخصوص اقشار و طبقات شهری، با گذار از فزاینده موحش و مبارز، اکنون فعال و زبان‌گشوده به اعتراض، در برابر او ایستاد هاند. در اینجاما با پدید آمدن شگفتی در ایران روبرویم که بررسی آن مسئله بحث‌ها و نتایج‌های مفصلی است و فقط به تذکر اجمالی آن اکتفا می‌کنیم تا رفقا به نادرستی نظریه خود واقف شوند. از نظر ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، جامعه ایران، طی ۵ سال اخیر، صدمات و ضربات خورد است. یعنی اثر همان اصطلاح مصلوب رفتار نیز فرض بشیریم، به "عقب‌ماندگی" شدید تری در غلظت است، ولی مردم ایران، در وسیع‌ترین ابعاد، از هر قشر و طبقه‌ای، به شعور و آگاهی بسیار پیشرفته‌ای نائل آمد هاند، حرد عمومی جهشی به جلو نشان می‌دهد. این قبیل که آن وحدت اولیه دیگر موجود نیست و آگاهی‌ها، بیشتر رنگ و جوهری خالص منافع و ممالک‌های طبقاتی خورده است، اما هر ناظر و شاهد بی‌تجربگی نیز در می‌یابد که جامعه کنونی ایران به مراتب پیش از سال ۵۷ واجد شعور و درک و تمیز و تمایز شده است. و این پدیده‌های است‌شگفت و دلیلی است محکم در انبیا نظر ما که در دوره‌های غلیبان و انتقال تاریخی، نه ساختارها، بلکه این تجربه مبارزاتی خود مردم است که معیار و محک و شاخص ارزیابی اوضاع و موقعیت جامعه، بارها و بالقوه‌گی‌های آن را به دست می‌دهد. و به این اعتبار جامعه ما یکی از پیشرفته‌ترین جوامع کنونی جهان محسوب می‌شود. عنصر انسان، شعور و شعور مبارزاتی، و توان استقامت در مقابل شداید و تحمل دشواری‌های حادث، اصل محوری و شاخص



## تا ملی درباره يك بحث :

مدتهاست که کلیه جریان‌ها تا پوزسیون خارج از کشور درگیر بحث داغی شده‌اند. درباره مسأله "اقتدار متوسط" و چگونگی جذب آن و اتخاذ سیاست‌های ائتلافی لازم. مطالعه نوشته‌های مربوطه نشان می‌دهد که بحث مذکور با بار جنجالی‌تری شده‌اند. دنبال می‌شود و حاوی اهداف جدلی و تبلیغاتی آشکاری است. ایجاد اغتشاش و تفرقه در میان صفوف پوزسیون انقلابی یکی از اهداف روشن معاندین شورای ملی مقاومت است. اما در میان خود نیروهای انقلابی نیز آرا و عقاید ناقص و بعضاً "نادرستی" در این باره به چشم می‌خورد. یکی از بارزترین نمونه‌های ایسین اشتباهات در این نکته به چشم می‌خورد که سیاست و روش برخورد به مطالبات "اقتدار متوسط" غالباً از منشاء بحث بورژوازی و ارزیابی موقعیت آن انجام می‌گیرد. این اشتباه مولود درک و استنباطی مناسب است. سرمایه‌داری است، اقتدار متوسط. ماهیتا "اقتدار بورژوازی" است، پس برای تحلیل ماهیت و کیفیت سیاست جذب "اقتدار متوسط" باید مانع بروز تخاصم با بورژوازی شد. البته در شرایط عادی و متعادل مناسب است سرمایه‌داری، که بورژوازی در سیاست و دولت حاکم است. در حالت مستقیم و قاطع دارد، در این بحث نکته‌های نهنفتاست که جای خود حائز اهمیت است. اما بطور خاص درباره وضع بورژوازی ایران مسأله تبعیت بی‌واسطه "اقتدار متوسط" از موقعیت و مواضع بورژوازی، تصوری است بالکل دراز و افراطیت. در حال حاضر موقعیت "اقتدار متوسط" شهری ایران، از لحاظ اقتصادی، به هیچ وجه همگون نیست. وضع توده عظیمی از حقوق‌بگیران دولتی، شرکت‌ها و مشاغل خصوصی به سبب نرخ فزاینده تورم و ثابت ماندن و حتی افت درآمد، به شدت وخیم شده است، در حالی که رگه‌هایی از همین "اقتدار متوسط" به اعتبار حرفه و یا نسبی که دارند قادرند از طریق مکانیسم قیمت‌سرویس یا کالاشی که به فروش می‌رسانند فشار نرخ تورم را به دیگران منتقل کنند و یا حتی نرخ سود خود را نیز ارتقاء دهند. در سال‌های اول بعد از انقلاب ناکام به سبب ارهم پاشیدگی‌های شدید و فقدان بی‌سابقه مسائل کار و کالاهای یدکی و غیره وضع اقتصادی این رگه‌ها نیز چندان تعریفی نداشت و موقعیت اقتصادی "اقتدار متوسط"، نسبت به حالا همگون تر بود. اما به لحاظ سیاسی و بخصوص شیوه زندگی، خواسته‌های فرهنگی، نیازهای روزمره، مسائل معاشرت و مراوده اجتماعی و امثالهم، موقعیت "اقتدار متوسط شهری" بطور قریب به اتفاق، یسار و مخالف رژیم است. بیه عنوان مثال درباره مسأله جنگ، صلح به ندرت با فردی از میان این بخش عظیم اجتماعی برخورد می‌کنیم که منادی شعار "جنگ جنگ تا پیروزی" باشد، اکثر "طرفدار صلح‌اند، چرا که صلح و عواقب جنگ را مستقیماً احساس می‌کنند و از درجه شعور و آگاهی نسبتاً بالایی نیز برخوردارند و به شدت نگران سرنوشت خانواده خود می‌باشند. موقعیت فعلی بورژوازی خصوصی ایران تا نئیسر بقیه در صحنه بعد

میتاق و سپس به برنامه رجوی انتقاداتی داشتیم و رفع این ناستی‌ها را در جذب نیروها مؤسسه می‌دانستیم ولی مشکل اصلی به هیچ روی در این و آن ماده برنامه رجوی و یا نوع تاکتیک جذب و دفع ائتلافی شورای ملی مقاومت نهفته نبود. گره و معضل اصلی در عدم تناسب درجه خشونت و سرکوب‌خونبار و موحش‌دستاخه خاکمه و باند‌های فالانژ، با روحیه و انتظارات عمومی و محاسبات پوزسیون قرار داشت. رژیم با چنان سببیت و سفاکی وارد صحنه شد و چنان بی‌محابا سیاست تفتیش عقاید و ترور و سیخ را پیش برد که امکان تحرك و جاگیری سیاسی فعال، از اقشار و طبقات ناراضی بکلی سلب گردید. چو شدیدا "ناراضی عمومی، تاب تحمل سریع این خشونت‌ها نیاورد. توده‌های ناراضی به سرعت با مانعی غیر قابل انتظار روبرو شدند. آنها در ایام د میونی سازمان یافته نبودند، پس در مقابل سرکوب سریع و سازمان یافته عقب نشستند. بین آنها و نیروی مبارز و دلاوری که خوب سازمان یافته و جانانه مقاومت می‌کرد فاصله افتاد. همین فاصله که به سبب تداوم جو ترور و وحشت‌ناگهانی بیشتر می‌شد، موجب اصلی عدم تحقق دخالت توده‌های مردم و جاگیری سیاسی و جذب شان به ثقل دولتی است. انقلابی شورای ملی مقاومت گردید. در ایجاد دیگر نوع برنامه و اشتباهات تاکتیکی شورای ملی مقاومت نقش تعیین کنندگی بازی نمی‌کرد. اواسط پائیز، پیش‌آشکار بود که پوزسیون انقلابی، نیردی از یک جنگ تمام عیار را به دشمن قهار باخته است. اما جنگ غیررژیم، علی‌الخصوص به یمن مقاومت سراسری مجاهدین ادامه یافت. نیروهای مسلح حلق کرد و په وسیله حزب دموکرات آن را تکمیل کردند، ولی از آن زمان تاکنون که بیش از ۲ سال و نیم سپری گردیده بسیاری از موقعیت‌های اقتصادی - اجتماعی جامعه دست‌و‌پاگیراتی شده است. وضعیت رژیم از جوانب گوناگون درگرون گردیده و صف بندی‌های سیاسی میان اقشار و طبقات مردم نیز تحولات مهمی را نشان می‌دهد. شورای متحد چپ که همواره تلاش داشته بر پایه تحلیل مشخص الزامات و نیازهای مترقی جامعه ایران اتخاذ نظرسر و استنتاج سیاست کند، باید به این منطق و روش خود پایبند ماند و با چشم باز به اوضاع بنگرد. ما باید ارزیابی خود را حتی المقدور بر واقعیات جاری در جامعه مان استوار کنیم و نه بر واقعیات موضعی متعلق به مقطعی گذشته. اگر سیاستی که برای عمل و فعالیت کنونی پوزسیون پیشنهاد و ترویج می‌شود مبتنی بر واقعیات گذشته باشد، به واقع سیاستی گرفتار توهم خواهد بود. برخورد به واقعیات اجتماعی نیز باید دینامیسم تحولات و سیر تغییرات را ملحوظ شمارد. یکی از انواع توهم، همان رئالیسم معطوف به سابقه است، واقع‌گرایی که بر واقعیات قبلی تکیه می‌زند، نه بر رویدادهای جاری. ارزیابی ما از سیاست ائتلافی شورای ملی مقاومت و کم و کیف آن نیز می‌بایست مستند به همین روش و نگرش باشد و گر نه نخواسته به جای کمک به تغییر مترقیانه واقعیات موجود، اثرزنی مبارراتی‌مان را پای مسائل متصور و فرض‌های متوهم هد رخواهیم داد.

فقیه را به لرزه درآورد. پای سیر مبارزه و مقاومت مسلحانه سراسری، بعد سیاسی پوزسیون نیز دامنه جدیدی یافت. به ابتکار مجاهدین و آقای بنی‌صدر، میتاق مبارزه و مقاومت مشترک برای دموکراسی و استقلال بسته شد و فراخوان به همه نیروها، سازمان‌ها و شخصیت‌ها انتشار یافت. شورای متحد چپ جز اولین جریان‌هایی بود که به فراخوان تشکیل شورای ملی مقاومت، جواب مثبت داد، در پی یک ارزیابی انتقادی ولی مثبت‌آرا. به این ترتیب جریان ما وارد پروسه عملی یک ائتلاف مهم و بی‌سابقه در تاریخ سیاسی اخیر گردید. ائتلافی برای پیشبرد انقلاب، به منظور نیل به دموکراسی، استقلال و جمهور مردم‌پیران. مقاومت مسلحانه سراسری تاپستان و اوائل پائیز ۶۰، آنچنان ابعاد گسترده‌ای یافت چنان ضریبات فاطمی به رژیم خمینی و سردمداران آن زد که مسأله بود و بقای آن به سرعت به مسأله روز تبدیل گردید. احتمال سرنگونی رژیم، باور عمومی شده بود. مبارزه سراسری و دلاورانه، جو جامعه پر شور و اشتیاق و امیدوار. حاکمیت را بحرانی همه‌جانبه فراگرفته بود و جامعه در تمام ابعاد اجتماعی‌اش در تلاطم و التهاب به سر می‌برد. اگر پوزسیون و مقاومت سراسری فرصت می‌یافت، شانس بسیار توده‌های ناراضی و بیه میدان آوردن نیروی گسترده مردمی وجود داشت. قدرت رهبری و گردانندگی حاکمیت به شدت در تریس وجهی متزلزل شده بود. در ذهن مردم انتظار انتقال قدرت جای گرفته بود و هیچ قشر و طبقه شهریوندی جامعه پای حفظ رژیم نایستاده بود. در چنین شرایطی که احتمال سقوط قریب الوقوع رژیم ولایت فقیه می‌رفت، تأکید درجه اول بر روی سیاست جذب کلیه سازمان‌ها، نیروها، محافل و شخصیت‌های انقلابی، دموکرات، ملی و مترقی، بدون شرط‌اید ثولونیک، یعنی طرح و دفاع از سیاست ائتلاف وسیع، از ضروریات حتی سیاست پوزسیون محسوب می‌شد. ما مروج سیاست و رهنمون ائتلاف وسیع بودیم، چرا که آن را موافق با نیازهای مترقی جامعه و متناسب با الزامات پیشبرد انقلاب در آن مرحله می‌دانستیم. مطلق این سیاست، هم از الزامات شرایط انتقالی پسر می‌خاست و هم از حاصل کلیه تجارب جهانی و هم از نیازهای مربوط به دوران بعد از سقوط احتمالی قریب الوقوع. در آن زمان، بخش‌های گوناگون بورژوازی با رژیم و سیاست‌هایش عوا داشتند، طیف اقشار روستائین گرفتار اصطکاک‌های موضعی با عوامل حکومت بودند، و توده عظیم شهروندان، اعم از طبقه کارگر، و طیف وسیع اقشار متوسط، نیز طبعاً "مخالف سرسخت رژیم" به شمار می‌آمدند. سیاست تشکیل شورای ملی مقاومت مناسب‌ترین طرح در جهت ایجاد آلترناتیو دموکراتیک بود. شورای ملی مقاومت می‌بایست هرچه سریع‌تر، وسیع‌ترین نیروهای فعال پوزسیون را جذب و متحد نماید. جامعه از پتانسیل‌های کافی برای تحقق ائتلاف وسیع برخوردار بود. اما این بالقوه‌ها به سرعت فعلیت نیافتند، دلایل چندی داشت که مهم‌ترین آنها سیطره جو ترور و اختناق شدید و خشونت غیرقابل تصور رژیم خمینی بود. البته در آن زمان هم ما و هم بسیاری از جریان‌ها دیگر به

حعیین کنندای در وضع اقتصادی این اقتصار ندارد. چرا که اکنون عهد بودجه کشور از طریق کانال دولت و نهادها به ثروت درمی آید و سیاست دولت هم به معنی رو متوجه ارتقاء سطح زندگی بودمهای میانه حال نیست. بهبود موقعیت بزرگاری خصوصی حد اکثر در باز شدن و ایجاد امنای شغلی، آنها با دستمزدها و حقوق بسیار اندک، سایر گذشته است و لاغیر بر عکس زمانی نه وضع بزرگاری خصوصی - اعم از بزرگ و کوچک آن - رو به بهبودی رفته، یکی از تفاضلات فرایند مربوط به ستاف و تفاوت فاحش درآمد ها و بارتاب آن در ذهن اقشار متوسط و رو به فقر جامعه شهری است. مردم متوسط الحالی که اکنون آسارا رو به فقر و فلاکت می روند با چشم خاندان ساز اقتصاد بزرگاری با رژیم و سیاست های آنند و خوب می بینند که چگونه یک بار دیگر بزرگاری ایران با فرومایگی و عدم تقابلی فاطح با رژیم آخوندی و سیاست هایش، صرفاً "در اندیشه اند و سخن سروت و ادامه چپاول است و به سر و سود منی جامعه و وضعیت توده های میلیونی فقر و مصیبت رده بی اعاست. این نکته در هر گونه ایرانی راجعی موقعیت اجتماعی اقشار متوسط الحال از اهمیت درجه اولی برخوردار است و پیوسته بین انقلابی باید میان برخورد به بزرگاری خصوصی و وضعیت این افسار کثیرالجمعیت شهری غنیت و مایری روشن فائل شود.

#### حؤل در موقعیت بزرگاری خصوصی:

رید ولایت فقیه در آغاز جابه جایی عظیم اجتماعی و سیاسی به دلایل گوناگون به زمینه های سر و سود اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بزرگاری عجمه مدیدی آورد. سیاست سلب مالکیت از نادرانندان، مالکین مستغلات، در هر ریختن رداص بارار، یا خاندان کانال های توزیحی و شرکت ها و واحد هایی که در این عرصه شاعل بودند، حذف بخش عده بار آزاد گاه ها، تغییر شدید سیاست سرمایه داری و الویت بودجه و همه این اهره ها در خدمت تحمیل پایه های حکومت و رژیم جدید بود. پراز بردن اولین دور نبرد با پیروان انقلابی و ادامه سیاست جنگ افروزی، رصه رصه در واندیش ترین افراد رژیم متوجه شدند که هرآنچه دستا سه سر و سود و ترور سراسری با موقعیت ساده نمود و از عهد سر و سود عمومی و کنترل فایستی جامعه برآید، دیگر به تخریب مسخیه عرصه های سود آور نیار مبرمی نخواهد بود و می توان اسب بزرگاری را هم به درشکه آخوند ها بست تا در مقابل گاه و چوئی نه بیسه آن داده می شود، هم ار کار سود آور کشید و هم از بی راهه رفس و حظینا کشیدنش جلوگیری کرد. از اواسط سال ۶۱ و بویزه پس از شهریور ماه، نه فاز دوم مقاومت سراسری به به امد رفت. رژیم به دلایل متعدد اجتماعی - روانی و اقتصادی - سیاسی جذب بزرگاری و وصل آن به سیاست های جاری خود را مورد توجه زیادی قرار داد. پیام ۸ ماد های امام نه آن همه ولوله فرم پدیری یا نه را در میان پیروان خارج موجب شد، در واقع به مصرف تدارک این اتصال اقتصادی رسید.

هیچ امتیاز سیاسی مهمی به بزرگاری داد نشد که هیچ، برعکس با تعارف امکانات و امتیازات اقتصادی بسیاری از مواضع و دست های سیاسی محافل، واحد ها، و افراد سرشناس بزرگاری داخل نیز خرید شد. فراموش نشود که در این بحث، همه جا مقصود ما، بزرگاری خصوصی شاغسل در ایران است، یعنی آن بخش هایی که ماندند و بسا بعد در زمره بزرگاری شاعل در ایران درآمدند. البته تردیدی نیست که هم در سابق و هم در حال حاضر ما بین جریانات هوادار سرمایه داری خصوصی و باند های طرفدار مالکیت دولتی اختلاف عقیده، سلیقه و حتی تفاوت سیاست وجود داشته و دارد، لکن بحث ما نه بر سر حوزه های علمیه و آیات عظام است و نه بر سر بخشی از بازار ایران آزاد یهودا. سخن از طیف گسترده واحد های کوچک و بزرگ بزرگاری است که در سال ۶۰ هنوز در بلا تکلیفی، ندانند کاری و یا بیداری به سر می بردند و اکنون همگی با جد و جهد شگفت انگیز "به آینه امید وار شده اند" و در آستان بوسی مراجع رژیم تاجایی پیش رفتند که حتی سیاست جنگ افروزان رژیم را - البته با توجیهات حق به جانب و عوام فریب مورد تأیید قرار می دهند.

پراز خوابیدن هیاهوی تبلیغاتی ناشی از پیام ۸ ماد های خمینی معلوم شد که حاصل آن به طور عده به بزرگاری خصوصی می رسد و امتیازات جزئی هم نه در باب حریم مسکن رعایت می شود، در واقع امر و بطور عهد مربوط به مشکلات معاشرت و تفریحی اقشار بزرگاری می شود. اما سیاست جذب و ادغام بزرگاری خصوصی، برغم متکبرلات عدیده آن که ذاتی رژیم ولایت فقیه است، کماکان ادامه یافت. در طول دو سال اخیر، "احترام" اصل مالکیت بر ابزار تولید تا حد و زیسه سازی اعاده شد، روند باز پس دادن کارخانه ها شروع شد و تا اکنون نیز ادامه دارد. هزاران هزار شرکت مقاطع کاری، که قبلاً "بی کار و یا در بازار خصوصی سرمایه فعال بودند، به کار کردن و دادن سرویس به وزارتخانه ها و نهاد های رژیم دعوت شدند. اجازه تأسیس کارخانه های کوچک و بزرگ صادر می شود و رابطه مخدوش و محلق با شرکت های بزرگ خارجی تا حد ویدی ترمیم شده است. در تمام این موارد دست اندرکاران رژیم اند که سیاست کلی کار را دیکته می کنند و محور تمام این سیاست ها جنگ است. اکنون اکثر عرصه های توزیحی در دست دولت و نهاد ها و یا شبهه های تحت کنترل و نظارت آنهاست، راه دست یابی به بازار مصرف بطور عهد از کانال دولت و نهاد ها می گذرد و رابطه مستقیم تولید کننده و مصرف کننده فقط در حوزه رشته های بسیار بی اهمیتی باقی ماند است. بانک ها هم که در دست دولت اند و سیاست پولی آنها در کنترل سیاست های کلی دولت. رژیم ولایت فقیه توانست است از سستی و فرومایگی سنتی بزرگاری ایران در عرصه سیاست، نهایت استفاده را برده و با ارائه یک سری امتیازات اقتصادی، این بخش را عهد تا "در چهارچوب سیاست های کلی خود به کار وادار" محرومانی این سیاست ها پیش بردن سیاست جنگ و استیلا طلبی است. یکی از مهم ترین رویداد های دو سال

اخیر که به طور خزند و واقعیت یافته، این است که تعداد بسیار زیادی از واحد های صنعتی، خدماتی، توزیحی بزرگاری خصوصی ایران، مستقیماً برای نیازهای جبهه جنگ کار می کنند. این واحد ها دیگر بر اساس مناسبات بازار آزاد و مکانیسم عرضه و تقاضا و رقابت عمل نمی کنند، بلکه درست به تاملین سفارشات تضمین شده و بی رقیب دولت و نهاد ها در رابطه با جنگ مشغولند. پیدا شدن استدلالات توجیحی در میان بسیاری از محافل بزرگاری داخل چون: "اقا اصریح شود و این پاسداران جبهه به تهران بازگردند، پدر مردم را درمی آورند. بگذارید همانجا ادامه دهند، شاید ادامه جنگ مشکل گشا شود" نشانه بالا رفتن درجه منفعت آنها از قبل آتش جنگ است. آخوند ها همیشه نان مصیبت را می خورند و حال، با مصیبت عظیم و ملت سوزی نه ایجاد کرده اند، بزرگاری را هم به هوسر انداختند! وانگهی حمایت از سیاست جنگ طلبی تا زمانی که سود آور باشد، یکی از سنن کلاسیک بزرگاری در سراسر جهان است و دوران فترت اولیه در این باب سوء تقاضی بود که بر طرف شد. بدیهی است که به لحاظ سیاسی و فرهنگی بزرگاری کماکان مطالبات دیگری نیز دارد ولی هیاهو اکر خواسته های آنها را با نیازهای مبرم توده های میلیونی مردم مصیبت زده میانه حال و محرومان جامعه از یک قماش فرض کنیم. شرایط اجتماعی زمستان سال ۶۱ و تابستان ۶۰ تغییر اساسی یافته است. بی سبب نیست که محافل به اصطلاح عاقل ولایت فقیه که زمانی صریحاً از ضرورت صلح دم می زدند با وقاحت تمام به شعار "جنگ جنگ تا پیروزی" پیوسته اند. نگاه کنید به افاضات حضرات کنی، خامنهای، ولایتی در سال پیش و اکنون. کلید فهم بسیاری از این سرخط کج کردن ها و هم نظری های سردمداران رژیم در مورد جنگ نیز از همین جا به دست می آید که "مسائل" آنها در رابطه با بزرگاری خصوصی تا حد زیادی حل شده است و آنها به مطلوبشان رسیده اند و فشار پشت پرده پیشین دیگر وجود ندارد. آنها "همه با هم" اند، در راه جنگ و سود و استفاده همای اقتصاد، سیاسی و اجتماعی اش! حتی حضرت آیت الله گلپایگانی هم پیام "جنگ جنگ تنها پیروزی" سرمی دهد. قضایا روشن است، ولی افسوس بار دیگر درک و استنباط برخی از رفا از واقعیت جاری، یک فاز عقب تراز رویداد هاست.

#### توهم در سیاست ائتلافی ما:

توجه و تأکید شورای متحد چپ به سیاست ائتلاف وسیع و ایجاد وحدت ملی در برابر رژیم متزلزل خمینی - طی تابستان و پاییز ۶۰ مبتنی بر واقعیت اجتماعی، جو عمومی و احتمال سقوط قریب الوقوع رژیم در آن دوره بود. این سیاست در درجه اول منبعث از نیازهای مساله براندازی بود. اما وقتی که - بهر دلیل - مساله براندازی به تأخیر افتاد، به تیح آن وارد دوران جدیدی شدیم که، فارغ از اختیار ما، آستان یک سلسله حوادث و رویداد های گوناگون تازمای بود. جا به جایی تدریحی موقعیت اقتصادی بزرگاری خصوصی باقی مانده در ایران و ایجاد شکاف های تازه در

میان ذهنیت عام جامعه، از جمله مهم ترین این رویدادهاست. شورای متحد جب می بایست حد اثر پرا را جمع بندی یساله مقاومت مسلحانه نه از جانب رجوی ارائه شد، به صراحت می افتاد و مساله سیاست اختلافی را از نو طرح و بررسی می کرد و خصوصاً عدّه آنرا بر اساس تحلیلی از سیر رویدادها و الزامات ثلثی سیاست انقلابی - دموکراتیک شورای ملی مقاومت تعیین می نمود. اما مسأله بسیاری از مقالات مندرج در پیام آزادی، که به دنبال "آغاز فصلی دیگر" به چاپ رسیدند، شاهد حط مترازی شدیم که حکایت از غفلت و بی توجهی تحلیلی رفقا در روند های تازه بود. رفقا دیگر به این نکته حساس و اساسی بی اعتنا ماندند که سیاست اختلافی جب، به همان اندازه که از منطبق هژمونی طلبی ایده، "فقط به رهبری حزب طبقه کارگر" در است، از میانروی های ذهنی و وستاریم منفی نیز احتراز دارد. سیاست اختلافی جب (مقصود سیاست اختلافی یک جریان جب است) نمی تواند به اصول و هویت اندیشگی و آرمانی خویش وفادار بماند و در عین حال مبتر حصه میانهای کرد که به کلی از دینامیسم انقلابی جامعه و الزامات سیاسی آن غافل است. ملاحظاتی از نقطه نظرات چنین حصه منی میانهای را در نوشته "ملاحظاتی" به رأی العین باز می یابیم و در زیر به صور اجسامی به پاره ای از نکات اساسی آن اشاره می کنیم. رفقا در صفحه ۱۱ پیام آزادی شماره ۲۲، یکی در همان مقاله فوق الذکر می نویسند: "ما نظار رهبری پوزروازی و سه رهبری نیروهای رادیکال سخن می گوئیم" به نظر ما صرف نظر از اینکه کدام یک از این دو برین در صف های مقدم جبهه مبارزه می کنند (۲۰۰۰) پاسخ دموکراتیک و استقلال گرایانه به مسائل براندازی و ساختن بنیاد جامعه بعد را جز با یک ائتلاف بزرگ نمی توان داد. (نتیجه ماست)

هریک از نکات صریح آمده در این عبارت مهم به شدت مورد انتقاد ماست. در این عبارت، چون سرسرفخانه مذکور، طوری از "پوزروازی" سخن رفته است که کوشی کل پوزروازی ایران در جبهه اپوزیسیون مبارزه می کند، حال آنکه هم بنا بر شرحی که در بالا آوردیم و هم با رجوع به واقعیتات مبارزاتی اپوزیسیون در دو سال و نیم اخیر، روشن و میره است که چنین فرضی حداقل نشانه یک توهم ناشی از غفلت است. و اندیشه مخالفت درست و ادولی شورای متحد جب با هژمونی طلبی لنینیتی - یعنی سیاست "فقط به رهبری مرتزقت حزب من" هرگز به معنی در افتادن به موضع میانهای نه فاد موضوعیت انقلابی است، نمی باشد. ما را واقعیت، یعنی از هژمونی طبیعی موجود در میان نیروهای اپوزیسیون و جامعه مخالف رژیم حرکت می کنیم. نه از نظریات خیرخواه هانه ای که متعلق عینی آنها دیری است به راه خود رفته است. با ناهای نذرا به واقعیتات جامعه امروزی ایران در می یابیم که پوزروازی نه تنها در "صف های مقدم جبهه مبارزه" علیه رژیم نیست، بلکه عدتا "از جبهه مبارزه براندازی علیه رژیم کنار کشید ماست. عنصر وحدت نظر در نفی رژیم

خیمینی که در سال ۶۰ شامل بخش های عمده پوزروازی ایران نیز می شد، اکنون با کم و کیف دیگری در صحنه جامعه حود نمائی می کند. اگر در سال ۶۰ هنوز بخش های وسیعی از توده تپسی دست تپیری به لحاظ باورهای مذهبی و مداوم امیدش به رژیم ولایت فقیه، از آن حمایت می کرد، حالا چنین نیست و اگر خشونت نیروهای سرکوب مطلق نبود، می دیدیم که چگونه صد ها "افسریه" علیه دستا که حاکم صف آرائی می کرد، از طرف دیگر، همانطور که در بالا گفتیم، بسیاری از بخش های پوزروازی در رجا "به جانب اتصال منافع به ماشینیسم حاکم رفتند و اکنون به هیچ روی در زمره اپوزیسیون فعال و هوادار سرکوشی به شمار نمی آیند. این جماعات بیشتر در خط استتالیه درونی رژیم فعال اند و یا کم به الترناتیوهای وابسته به امپریالیسم را پیشه کردند. خبط بزرگی است، هر آینه در این باب طوری این پا و آن پا کنیم که کوشی چنین اتفاقاتی نیافتاد ماند و در شمار رویداد های احتمالی بعدی قرار دارند و لهذا می بایست در جهت ممانعت از آنها اقدام نمود! اکنون در سطح جامعه آن نیروهائی نه به واقع و به طور عینی در جبهه مخالف براندازی قرار دارند، عبارتند از توده های وسیع محرومان و تپیی دستان سرگشته و نامراد، طیف عظیم شهر و ودان، اعم از کارگران، کارمندان و سایر لایه های میانهای که رو به فقر و محرومیت شدید اقتصادی و اجتماعی می روند، علی الخصوص بخش وسیعی از جوانان جامعه که هیچ گونه آینه امید بخشی در پیش نمی بینند. پوزروازی عدتا "هم به این رژیم رابطه منعمت بسته و هم به امپریالیسم دل بسته است. پوزروازی با قیامند، در ایران، این الوقت ترین موضع سیاسی را اتخاذ کرده است. بنابراین قائل شدن هرگونه تعادل موضعی مابین پوزروازی و نیروهای رادیکال، از هرچه بگذریم، دستم یک بی انصافی غیر عادی و از نقطه نظر تحلیلی یک توهم محض است.

نکته دیگری که در عبارت نقل قول شده به چشم می خورد، موضعی است که می گوید "مسائل براندازی و ساختن جامعه مابعد" و رسیدن به دموکراسی و استقلال "جز با یک ائتلاف بزرگ" شدن نیست! این موضع به هیچ روی، موضعی متعلق به ثل شورای متحد جب نیست، چرا که نه از بیانیه استنتاج شده و نه از منطق فکری ما گسه هیچ گونه اندیشه و پیشنهاد مطلق و رهنمون فقط به فقط را افاده نمی کند. از نقطه نظر تجربی هم، این "جز با یک" نمی شود، قریباً با روند های واقعی و متنوع مبارزات دموکراتیک و استقلال طلبانه ۸۰ سال اخیر ایران و تجارب جهانی نشان نمی دهد. سیاست اختلافی هیچ گاه نمی تواند با پیشنهاد های فقط به فقط کار کند و اصولاً "چنین روشی مقرون به بن بست است، هر آینه با یک دندگی ادامه یابد. به علاوه آنچه ما در گذشته تحت عنوان سیاست ائتلاف وسیع و حفظ وحدت ملی مطرح می کردیم، بیش از هر چیزی معطوف به حفظ جامعه از گسستگی های مخرب و جمع روی سریع نیروهای متنوع ملی در جهت

براندازی سریع رژیم بود. در حالی که رفقا طوری از "ائتلاف بزرگ" تعریف می کنند که گوشه می توان کلیه شکاف های عینی اقشار و طبقات جامعه را به بوته فراموشی سپرد. همین شکاف های واقعی بودند که وقتی پیروسه سرنگونی رژیم به درازا کشید، موجب جابجائی های موق الذکسر گردیدند و اکنون دیگر نمی توان بر اساس شرایط معالفارق، تعیین سیاست نمود. وانگهی استقرار دموکراسی اصولاً "در گروی یک راه حل نیست. به عنوان مثال اگر شورای ملی مقاومت نتواند برنده سیاسی فرآیند براندازی رژیم حاکم باشد ولی در عین حال قادر باشد به عنوان اپوزیسیون قوی و سراسری علنا "فعالیت نماید، همین موقعیت خود در تأمین دموکراسی نقش عظیمی ایفا خواهد نمود. حیات دموکراسی صرفاً "در گروی رسیدن به قدرت نیست. وفاداری به اصل انتخابات نیز چنین فرضی را در حود مستتر دارد. اگر فرض بر این باشد که فقط حکومت "ائتلاف بزرگ" جواب به محادله دموکراسی و استقلال است، پس در ایران نشونی با یک فرآیند بن بست مواجه ایم، چرا که سیر واقعیت نشونی وصول بلا فصل به این رهنمون را ناممکن می سازد. اگر رفقا شعار ائتلاف بزرگ را به مثابه پیل از احتمالات آینه و متعلق به شرایط آستانه انتقال قدرت طرح می کردند و اصل هژمونی طبیعی را نیز در آن ملحوظ می شمردند، آنگاه می توانستیم بپذیریم که در سیر بالنده شورای ملی مقاومت به سوی براندازی، حصول ائتلاف بزرگ یکی از احتمالات مطلوب در آستانه سقوط رژیم و انتقال قدرت خواهد بود. اما کیفیت رهنمون پیشنهادی رفقا چهر دیگری است و تازه مساله درجه شعول این رهنمون "هم جای انتقاد جدی بازگذاشته است. رفقا نوشته اند: "تنها کسانی را نباید در این ائتلاف راه داد که هنوز به خیال سلطنت و یا ولایت (این دو تظاهر آزمایش شده ارتجاع) دعوی مبارزه با ارتجاع می کنند" (ص ۱۱) اگر هدف شورای ملی مقاومت، صرفاً براندازی رژیم، بدون در نظر گرفتن کیفیت براندازی، تاثیر متقابل نیروهای سیاسی دخیل در آن برهم خوردن یک برنامه ایجابی و "وظایف بزم" دوران انتقالی حکومت موقت می بود، طبعاً "ابرازاتی از نوع عبارت فوق موضوعیت می یافت. اما نه رفقا چنین هدفی دارند و نه کل شورای ملی مقاومت چنین غایتی را دنبال می کند. بنا بر این روشن نیست که چرا رفقا با بی توجهی به انتشار عباراتی دست می زنند که می تواند موجب سوء تفاهات گوناگون گردد. فی العثل در کل نوشته رفقا و بیوه در چنین عباراتی تفکیک صریح و لازم ما بین جمهوری خواهان واقعی و کسانی که به نام جمهوری طلبی مضامین دیکتاتوری را قالب می کنند دید نمی شود. مگر نمونه های "آزمایش شده" از اشکال و مضامین استبدادی و ارتجاعی فقط در تاج و عمامه خلاصه می شود؟ مایه حیرت و شگفتی ماست که رفقا از توجه به نمونه های موجود در ممالک همسایه ایران نیز غافل اند. از قضا، در دنیای کنونی رایج ترین "تظواهر آزمایش شده" حکومت های استبدادی و مرتجع، همان قالب دیکتاتوری های نظامی تحت بقیه در صفحه بعد

عنوان جمهوری می‌باشند. ما به رفقا اطمینان می‌دهیم که گرایش‌های سیاسی مربوط به این نوع ارتجاع را نمی‌توان از طریق سیاست‌های اشتراک‌فلسفی مثال‌اندیشانه و تعادل‌جویانه "خنثی نمود". نکته این است که فعلیت رایج این جریان‌ها به هیچ روی مولود "تنهایی و انفراد" نمی‌باشند. این و آن فرد را می‌شود طی یک سیاست و روش مدارا و جذب از در غلظت بدامن ارتجاع و امپریالیسم نجات داد و در روند دموکراتیک جذب و ادغام نمود، لکن جریان‌ها متصل به جایگاهها و رگه‌های عینی بورژوازی وابسته را نمی‌توان از این راه "خنثی نمود". راه دفع خطر آنها، مبارزه روشن و صریح است و نه سیاست جذب و ادغام. بنابراین، درجه شمول مطلوب رفقا، دارای ایرادی است که می‌تواند تحت شرایط خاصی باعث نقض غرض اصلی، یعنی اصول دموکراسی و استقلال، گردد. از این رو بیم آن می‌رود که بعد کمی، خود مضمون کیفی را معلق کند، بخصوص کسه ارزیابی رفقا از توانهای اشتراک‌فلسفی و حاضر بورژوازی ایران نیز به هیچ وجه با واقعیات جاری خوانائی ندارد و مقرون به شبهه است. ما در بالا به جوانبی از این شبهه اشاره کردیم و برای استیضاح صریح آن و تاکید روی انتقادات و هشدارهای خود ناگزیریم پاراگراف دیگری را نیز نقل و نقد کنیم:

"بورژوازی ایران همواره این آمادگی را نگاه می‌دارد که با هرگونه گشایشی از درون رژیم بررخیزد، و یا هر حرکتی که از بیرون از مرزها و عده یاری بدهد، مبارزه و امید خود را پیوندد بزنند. اتحاد بورژوازی با هر یک از این گرایش‌ها می‌تواند کوشش برای بیرون رفتن‌های دموکراتیک و استقلال طلبانه را از محصل کنونی، دست‌کم برای مدت‌های مدید، تا حد زیادی خنثی بسازد." (ص ۱۱)

می‌بینیم که رفقا خطر "اتحاد بورژوازی با هر یک از این گرایش‌ها" را به عنوان یک احتمال مطرح می‌کنند. در حالی که ما علاوه با واقعیات عینی این "احتمال" روبرویم. در خارج از کشور که عقد و اتحاد بسیاری از محافل بورژوازی با سیاست‌های امپریالیسم آشکارتر از آنست که به شبهه درآید. و اما در داخل کشور هم کافیت نگاه‌ها به طرح بودجه و نقد‌های موجود درباره آن بیان‌ازیم، تا دریابیم که این بودجه، پس‌دون ادغام بخش‌های عده بورژوازی خصوصی در این طرح اساسا "امکان آغاز عملی ندارد، چه رسد به پیشبرد و اجرا". بورژوازی خصوصی ایران در حال حاضر تمایلی به خطر کردن و مقابله امپریالیستی با رژیم ندارد. بسیاری از آن محافل و بخش‌هایی هم که در چهارچوب آلترا ناتیوهای سیاسی خارج از کشور متبلور شده‌اند، راه اقتدار به سیاست‌های امپریالیستی را پیشه کرده‌اند و بعضی که خود را ملی می‌شمارند به اصطلاح بی‌طرفی را بر ایجاد ائتلاف مبارزاتی با حکومت دموکراتیک و ملی شورای ملی مقاومت ترجیح داده‌اند و به این ترتیب هر بخشی به سنت خود و فسادار ماند هاست، بی‌جهت نیست که در خارج از کشور چنان موج تبلیغاتی عظیمی علیه شورای ملی مقاومت

و بخصوص سازمان مجاهدین خلق ایران به راه افتاد هاست و در داخل هم سردمداران رژیم‌ها از جذب متخصص و سرمایه‌های شرعی سخن می‌گویند و حتی شخص اول مملکت هم طرفدار "اقتصاد دان‌ها" شده است. آنچه شیران را کند رویه مزاج احتیاج است، احتیاج بورژوازی باقی‌مانند در ایران بنا به سرشت وضعیت اقتصادی‌اش، بنا به روحیه ورزید ناش در فرومایگی و دسازاری با هر قدرت‌حاکم و اکنون نیز بنا به روابط و بستگی‌هایش به سیاست‌های رژیم و علی‌الخصوص اتصال فزاینده اش به سیاست جنگی آن در مجموع خود، آمادگی عینی و شایستگی ذهنی ائتلاف با انقلابیون و نیروهای دموکرات مستقل را فعلا "از دست داده است و تا زمانی که ارکان دستگاه‌های سرکوب رژیم پارچا و سیاست "جنگ جنگ تا پیروزی" نیز ادامه داشته باشد، دلیلی ندارد رشته اتصال سودآورش را با رژیم سست و یا قطع کند. مساله پیشرفت مقاومت و اقبال راه حل دموکراتیک و استقلال طلبانه - یا به اصطلاح رفقا "بیرون رفتن از محصل کنونی" - نیز به طور عده موقوف به اعتلاء جنبش توده‌های محروم و شهروندان روبه فقر و تحت فشار و جرات اقدام جمعی آنها می‌شود، امری که بسته به تاثیر عوامل گوناگونی است، از تجربه روزمره مردم گرفته تا موفقیت‌های جنبش مسلحانه سراسری اپوزیسیون انقلابی و توسعه اعتبار و نفوذ آلترا ناتیو شورای ملی مقاومت.

آن چه می‌توان کرد:

از شرحی که در بالا رفت روشن است که خط مشی سیاست "ائتلاف بزرگ" - آن گونه که رفقا مطرح می‌کنند - مورد انتقاد شدید ماست. ما کوشیدیم اهم نکات نادرس و جوانب آکنده از توهم این سیاست اشتراک‌فلسفی ناموفق را نشان دهیم. انتقادات ما تا اینجا جنبه سلبی داشته. ضرورت دارد به جنبه ایجابی مساله نیز توجه کنیم تا برای رفقا و خوانندگان روشن شود اگر به تزی‌های آمده در مقاله "ملاحظات" انتقاد داریم، خود چه می‌گوئیم و اگر معتقدیم سیاست اشتراک‌فلسفی مذکوره راه به جایی نمی‌برد، پس در باب مسائله ائتلاف کدام سیاست را باید اتخاذ و پیش برد. میهن و مردم ما در شرایط بسیار دشواری به سر می‌برند. اپوزیسیون انقلابی نیز همینطور رژیم ولایت فقیه و جبار جباران دشمن اصلی همه ماست ولی معاندین و مخالفین دیگری نیز داریم. در مورد مساله براندازی رژیم هم دیگر نمی‌تواند از وحدت راه و روش سخنی در میان باشد. سیاست اشتراک‌فلسفی ما باید این نکات را در خود جمع داشته باشد. به نظر ما نه به بدعت‌گذاری‌های عجیب و غریبی نیاز داریم و نه به بی‌تابی و شتابزدگی. باید در عین کار و تلاش و مبارزه مستمر، اصولی بدانیم. باید در حین مدارا با رهروان راه استقلال و دموکراسی و جمهوری مردم در برابر دسیسه‌ها، نیرنگ‌ها و رقابت‌جریاناتی که می‌خواهند براندازی رژیم را مستمکی برای حذف دموکراسی و استقلال کنند دلیرانه و با صراحت ایستادگی کنیم و سیاست جذب نیروهای بالقوه و دست‌را با سیاست دفع قوای بالفعل معاندین و نقد و خرده‌گیری‌ها و

دو زبان تلفیق کنیم. سیاست شورای ملی مقاومت و دستاورد‌های آن، از وظایف اشتراک‌فلسفی سیاست اشتراک‌فلسفی ما در مرحله کنونی باید در رجه اول محطوف به استحکام و تقویت شورای ملی مقاومت اردان و آحاد، حیثیت و اخلاق آن باشد. مساله توسعه شورا امری است مستحب ولی استحکام آن واجب. پس باید سیاست اشتراک‌فلسفی را طوری ارائه کنیم که در عین حفظ استقلال و شخصیت خود، از بروز هرگونه شائبه شتاف و تفرقه‌ای جلوگیری شود. میدان فعالیت جهت‌گمک به تندرستی و توانائی هر چه بیشتر شورای ملی مقاومت بار و گسترده است. اقدام آگاهانه و مجدانه در این زمینه باید به‌طیبه معاندین و دو زبان‌ها و دسیسه‌چینان نشان دهد که کیفیت بحث و مراد به ما با یازان مولف مان بالکل متفاوت از برخورد ما با دیگران است. نشریه ما و تمامی جوانب دیگر کار و تلاش مبارزاتی ما، باید آینه تمام‌نمای تعهدات و وظائف اشتراک‌فلسفی ما باشد. اختلاف نظر و انتقاد اتان به سایر اعضا شورای ملی مقاومت نباید طوری عنوان شوند که نزد یاران ما سوءتفاهم و پیش‌دو بهم زنان غماز و مخالفین شورا لیخند به خسران مسا برانگیزد. در یک کلام سیاست اشتراک‌فلسفی ما باید در درجه اول استحکام ائتلافمان باشد. از این اصل اولی می‌رسیم به تم و کیف اصلی توسعه و نه برعکس. پیشنهاد ما برای پراتیک اصل توسعه "سیستم اشتراک‌فلسفی" است. سیستم اشتراک‌فلسفی از جمله به معنی عمل به انواع و اقسام ائتلافات

موضوعی است. ائتلافات موضعی و کوتاه مدت و تجربه کردن نتایج حاصله به طریقی که راه‌های گوناگون اشتراک‌فلسفی و هم‌کاری، اتحاد عمل، آکسیون‌های مشترک، کمیسیون‌های چند جانبه و... با کلیه نیروهای مستقل چپ و دموکرات و ملی شناخته و توسعه یابند. این سیاست کسه علی‌الخصوص در سطح پایه رتوده‌ها، موجب تقویت و توسعه روابط صمیمانه مبارزاتی می‌شود، می‌تواند به شورای ملی مقاومت جذابیته تازه ببخشد و در عین حال فراسوی نیک و بد مباحثات و مشاجرات لفظی و روزنامه‌ای، در عمل روزمره، دوست و دشمن را بهما بشناساند. تردیدی نیست که هم شورای متحد چپ و هم، در صورت قبول این پیشنهاد، شورای ملی مقاومت - برای عمل به این سیاست باید از ضابطه و برنامه‌های درخور آن پیروی کنند. تدوین ضوابط و برنامه در این راه کار دشواری نخواهد بود.

پایان  
۶۲/۱۲/۱۴

پایم آزگرم

آدرس جدید:  
SMT  
POSTFACH 1043  
1000 BERLIN (WEST) 31

حساب بانکی جدید:

SMT  
POSTSCHECKAMT BERLIN WEST  
KONTO-NR.: 4272 49-108  
BLZ 100 100 10

برای سرنگون کردن ارتجاع فاشیستی به «شورای ملی مقاومت» پیوندیم